مرکز نشراتی بشارت

اسلام و علم

مؤلف: سیدجمال الدین افغان

همراه با رسالهٔ قضا و قدر



بامقدمهٔ: دوکتور محمد حمیدالله حیدرآبادی

ترجمهٔ: هادی خسروشاهی

اسلام و علم

به همراه: رساله قضا و قدر

مؤلف: سید جمال الدین افغان

با مقدمهٔ:

دوکتور محمد حمیدالله حیدر آبادی

ترجمهٔ:

سید هادی خسروشاهی

مشخصات کتاب:

نام کتاب: اسلام و علم

مؤلف: سید جمال الدین افغانی

مقدمه: دکتر محمد حمیدالله حیدرآبادی

مترجم: سید هادی خسروشاهی

کمپوز و دیزاین: ذکریا محمدی

ناشر: انتشارات بشارت

چاپ: اول ۱۳۸۸

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

آدرس: کابل، پل باغ عمومی، یوسفی مارکیت،

منزل سوم مرکز نشراتی بشارت

[illegible]، مرکز نشراتی (عابد)

شماره های تماس: [illegible]

سخنرانی ارنست رنان

و

پاسخ سید جمال الدین

از: دکتر محمد حمیدالله حیدر آبادی

«پاریس»

فهرست مطالب

پیشگفتار

چگونه این رساله بدست ما رسید؟

...درست دو سال قبل، در همین ایام که نامه ای از دوست و برادر عراقی[1] که، در پاکستان در کالج زراعت پنجاب Panjab Agricultural College تحصیل می کرد، بدست من رسید که در آن از من خواسته بود برای تکمیل کتاب جامعی که از طرف یک مرکز اسلامی در باره اوضاع مسلمانان جهان اسلام تألیف و چاپ خواهد شد، قسمت مربوط به تاریخ ایران و اوضاع اجتماعی و اقتصادی و مذهبی این گوشه از سرزمین جهان پر عظمت اسلام را نوشته و برای چاپ بفرستم.

[1]. این برادر عراقی استاد مهندس صالح مهدی سامرائی است که اکنون استاد دانشگاه ریاض است و در ملاقاتی که سال قبل (۱۳۸۸ هجری قمری) در عربستان سعودی با وی بعمل آمد، اظهار میداشت که یک سال بعد به عراق مراجعت نموده و در پوهنتون بغداد به تدریس خواهد پرداخت.

تهیه مطالب اساسی و متقن برای این کتاب به قول آنها دائره المعارف جهان اسلام که در آینده مدرک صحیح و مستند اصیل شرق شناسان تواند بود، نیازمند مآخذ و مدارک جامع، صحیح و معتبری بود...

در این نامه تصریح شده بود که این کتاب بزرگ در واقع تکمیل کننده کتاب معروف مستشرق مشهور آمریکائی «لوتروپ استو دارد» Lotrop Stddaed بنام جهان جدید اسلام The new World of Islam است که توسط استاد عجاج نویهض تعریب شده و با اضافات بسیاری از استاد «امیرشکیب ارسلان» در چهار جلد بزرگ تحت عنوان: «حاضر العالم الاسلامی»[1] منتشر گردیده است.

...تابستان فرا رسید و من با استفاده از توفیق جبری تعطیلات تابستانی، از کتابخانه های «تبریز» به ویژه از کتابخانه جامع و خصوصی دانشمند متتبع و محقق مجهول القدر شهر ما، مرحوم میرزا عباسقلی واعظ چرندابی استفاده ها کردم و برای سپاسگذاری باید گفت که این کتابخانه شخصی، همیشه بی دریغانه در اختیار حقیر بوده است...

---

[1]. جلد اول این کتاب توسط آقای «سید احمد مهذب» به فارسی در آمده و چندین سال پیش در دو جزء، تحت عنوان «عالم نو اسلام یا امروز مسلمین، منتشر شده است.

در همان ایام، روزی ضمن مذاکره با آن فقید علم و دین، سخن از قهرمان بیداری شرق، سید جمال الدین افغانی به میان آمد و آن مرحوم مژدهدادند که پس از سالها کوشش و کاوش، بالاخره متن مقاله این فیلسوف بزرگ اسلامی را در پاسخ فیلسوف مشهور فرانسوی، ارنست رنان Ernest Renan در باره «اسلام و علم» بدست آورده اند.

مرحوم چرندابی گفتند: « از سالها پیش برای پیدا کردن متن مباحثه ای که میان فیلسوف شرق و اسلام، مرحوم سید جمال الدین افغانی و مستشرق فرانسوی «رنان»، در پاریس در باره تنازع و عدم سازش بین علم و دین اسلام، رخ داده است، کوشش میکردم و بعد از کاوشها و کوششهای زیاد، آنچه را که میخواستم در نزد دوست دانشمند و بزرگوارم، استاد دکتر محمد حمیدالله حیدر آبادی – مقیم پاریس – پیدا کردم و از ایشان خواهش نمودم که مقاله «سید» را از فرانسه به عربی برگرداند و ایشان هم تقاضای مرا پذیرفته و ترجمهٔ آنرا به ضمیمه مقدمه ای که موضوع را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و خود شاهد دقت نظر و فکر و استعداد زاتی استاد است، برای من فرستادند و من برای استفاده عموم، آن مقاله را با اضافه بعضی

پاورقی ها به عربی به مجله وزین «العرفان»[1] فرستادم تا جوانان غرب زدهٔ ما، پس از مطالعه مقدمه «دکترحمیدالله» و متن مقاله «سید» از نیرنگها و دسیسه های بعضی از مستشرقین در تحریف حقایق اسلامی، آشنا شوند، زیرا چنانکه استاد جلیل، «عبدالوهاب حموده» در مجله «رسالة الاسلام» صحفه ۱۵ شماره ۲ جلد ۱۰، چاپ مصر در مقاله ای تحت عنوان: «اشتباهات مستشرقین» میگویند: بر ما لازم و ضروری است که نوشته های هر مستشرقی را از تمامی جهات و با کمال احتیاط، مورد مطالعه قرار دهیم و با شک و تردید کامل، همه افکار و آراء آنان را مورد بحث قرار دهیم و به ویژه نوشته های آنهائی را که در باره قرآن مجید یا زندگی پیامبر بزرگ حضرت محمد بحث میکنند، با دقت ارزیابی کنیم»[1]

---

[1]. العرفان مجله ایست اسلامی، علمی، اجتماعی و تاریخی که از نیم قرن پیش در: صیدا – لبنان منتشر می شود و شاید تنها مجله ناشر افکار مسلمین در جهان عرب باشد.... مدیر و مؤسس آن مرحوم «شیخ احمد عارف الزین» بود که در دیداری از ایران، در مشهد درگذشت (رجوع شود به شرح حال آن مرحوم در مجله آستان قدس رضوی، سال اول، شمار دوم، مقاله نگارنده)

هم اکنون این مجله زیر نظر فرزند آن مرحوم، دوست دانشمندم استاد «نزار الزین» منتشر می گردد. (خسرو شاهی»

[1]. به توضیح اول ما در پایان این رساله رجوع شود.

چنانکه اشاره شد، متن مقاله سید جمال الدین، در پاسخ ارنست رنان، به زبان فرانسه در روزنامه فرانسوی، ژورنال د دبا Journal des debates چاپ پاریس، بتاریخ ۱۸ جمعه مای – ایار – ۱۸۸۳ میلادی، درج شده است.

این مقاله پس از مدتها کاوش و جستجو، سرانجام توسط دوست دانشمندم، آقای دکتر حمیدالله حیدر آبادی به عربی ترجمه گشته و به اضافهٔ مقدمه ای به عربی، برای مرحوم چرندابی ارسال شده که آن مرحوم هم متن آنرا در اختیار نگارنده گذاشت و اکنون ترجمه مقدمه، متن مقاله و پاورقی های مرحوم چرندابی، به اضافه توضیحاتی از نویسنده در آخر رساله در دسترس علاقمندان آثار سید جمال الدین افغانی قرار می گیرد.

...بی مناسبت نیست که در پایان این مقدمه، با نویسنده مقدمه و مترجم مقاله سید به عربی، کمی آشنا شویم:

دکتر محمد حمیدالله در حیدر آباد هند به دنیا آمد و پس از پایان تحصیلات خود به مبارزات اجتماعی و ضد استعماری برخاست و در نتیجه همین مبارزات، به زندان و محاکمه کشیده شد ولی پیش از آنکه توسط ایادی استعمار بریتانیا، محکوم به اعدام گردد، از هند خارج شد و در اروپا به ادامه تحصیل پرداخت....

دکتر محمد حمیدالله از دانشگاه بن - آلمان غربی، در رشتهٔ فلسفه دکترا گرفت و سپس در پاریس، فرانسه - در دانشکده ادبیات شرکت نموده و درجه دکترا دریافت داشت. دکتر حمیدالله سابقاً در دانشگاه عثمانیه، حیدر آباد، دکن استاد قانون و حقوق بین المللی بود و سپس در دانشگاه پاریس و دانشگاه استانبول، ترکیه به تدریس پرداخت... او دارای تألیفات و آثار گرانبهائی است که از همه مهمتر کتاب معروف و تحقیقی: «مجموعه الوثائق فی العهد النبوی و الخلاقهٔ الراشده» مجموعه اسناد سیاسی عهد نبوی و خلفای راشدین می باشد که بیشک نخستین و دقیق ترین کتاب در این موضوع است، و متأسفانه تا کنون از آثار وی فقط یک کتاب از انگلیسی، توسط آقای سید غلام رضا سعیدی، به فارسی ترجمه شده و تحت عنوان: «رسول اکرم در میدان جنگ» در تهران چاپ شده است. او برای تألیف این دو کتاب و تهیه عکس های مراکز جنگهای صدر اسلام و ترسیم نقشه های نظامی و استراتیژیک نبردهای رسول اکرم (ص) و مطالعه آثار مخطوط، چندین بار به عربستان سعودی مسافرت کرده و نقاط مزبور را از نزدیک مورد بازدید قرار داده و از آثار خطی استفاده ها نموده است.

در ملاقاتی که سال پیش (۱۳٤۷) نویسنده در پاریس و در کتابخانهٔ شخصی او، با وی به عمل آوردم، معلوم شد که دکتر حمیدالله بر شش زبان: عربی، اردو، فارسی، انگلیسی، فرانسه و آلمانی بطور کامل مسلط است و ترجمهٔ قرآن او به زبان فرانسه، تا کنون سه بار و در سی هزار نسخه چاپ و منتشر شده است ..... در آن ایام، استاد دکتر حمیدالله مشغول تنظیم مطالبی در باره ترجمه های قرآن مجید به «صد زبان» بود و این مطالب به مناسبت چهاردهمین قرن نزولِ قرآن مجید، چندی پیش منتشر گردید.

مزید توفیق این استاد عالیقدر را از خداوند متعال خواستار بوده و توجه شما را به ترجمه مقدمه دکتر حمیدالله در باره «ارنست رنان و مقاله سید جمال الدین» جلب میکنیم!

جمادی الاولی ۱۳۸۹ - مرداد ماه (سرطان) ۱۳۴۸ شمسی

سید هادی خسرو شاهی

مقدمه

بنام خدا

ارنست رنان[1] که استاد زبان عبری در «کالج فرانس» پاریس بود و از جمله افراد انگشت شمار عصر خود و از بزرگان فلاسفه دهری و مادی حساب می شد[2] در «سوربن»، دانشگاه پاریس در ۲۹ مارس سال ۱۸۸۳ میلادی، کنفرانسی داد و میخواست در ضمن آن مقایسه ای بین روح علمی و علوم مذهبی نماید و ثابت کند که ایمان به غیب با «اصلاح» و «نهضت» منافات دارد و بایستی که روح شک و تردید، در هر کاری وجود داشته باشد، تا ما مجبور به قبول اشتباهات گذشته نباشیم و از نتایج و ثمره های حق و حقیقت محروم نشویم.

---

[1] شرح زندگی او را در «دائره المعارف» تألیف «بطرس بستانی» متوفی بسال ۱۸۸۳ م ج ۸ صفحه ٦٨٢، چاپ بیروت و در کتاب «المستشرقون» صفحه ۵۲، چاپ دوم، مصر، تألیف استاد «نجیب العقیقی» مطالعه نمائید. (چرندابی)

[2] به توضیح دوم در آخر این رساله رجوع شود.

البته این موضوع تا حدی صحیح است اما در اینکه مبالغه و افراط در آن، همانند هر کار دیگری، بضرر انسانیت بوده، شکی نیست! ولی متأسفانه «رنان» در این مسئله افراط و زیاده روی کرد و در غلو خود از ابتدائی ترین واجبات نیز، چنانچه خواهد آمد، تجاوز نمود و چشم پوشید، در صورتیکه لازم بود که او مدعای خود را با مثال و دلیل ثابت کند (نه باهو و جنجال و افسانه گوئی!).

«رنان» اطراف خود را نگریست و نظری به دور و نزدیک انداخت و دید که مسلمانان از عقب افتاده ترین بندگان خدا در دنیا هستند! و از طرفی هم دید که فرانسه و انگلستان و همقطاران غربی آنها، بر قلهٔ نهضت مادی و کامرانی دنیوی هستند و لذا خیال کرد که ظلم هیچ کسی بر مسلمان محرم و بیچاره، بنظر او اشکالی ندارد و یقین هم کرد که هیچکس برای طرفداران از این مظلوم و دفاع از آن، بجلو نخواهد آمد. و روی همین فکر، عنوان گفتار و کنفرانس خود را «اسلام و علم» قرار داد و کوشش نمود چنین جلوه دهد که گویا اسلام و علم، با یکدیگر متباین و متضاد هستند!

ولی «رنان» باین هم اکتفا ننمود! اگر او تنها نقائصی را که به خیال باطل خود، در تعلیمات محمد (ص) (بر صاحب آن درود و سلام باد) دیده بود مورد انتقاد قرار میداد و آنچه را که در نظر او، مخالف

احتیاجات عصر ما بود، بیان میکرد، ما فقط به نظر و بررسی در دلائل آن اکتفا میکردیم و دیگر مجالی برای نظر در «مذهب» این فیلسوف! نمی یافتیم زیرا که امثال و نظایر او در عالم غرب بسیارند. آری! داستان از این قرار نبود، بلکه رنان از خود هم مطالبی آورد و آنچه را خود میخواست، روی هم ریخت و آنها را به اسلام نسبت داد، بزرگترین دلیلی که او در کنفرانس خود با آن استدلال کرد، این بود که «لایارد» مورخ انگلیسی [1] وقتی که به «موصل» رفت، تصمیم گرفت در ایامی که آنجا اقامت دارد، از اوضاع بازرگانی، تاریخی و ... آن سامان اطلاعاتی بدست آورد و برای این منظور، به «قاضی شهر» مراجعه نمود و قاضی، جوابی بر او نوشت (که حاکی از دشمنی اسلام با علم است!). سپس «رنان» مدعی شد که ترجمه این

---

[1]. در بارهٔ ماموریت های لایارد که به عنوان مستشرق و مورخ در خاور میانه میگشت، مطالبی هست که اینجا جای نقل آنها نیست، برای آشنائی با آن به کتابهای: «دست پنهانی سیاست انگلیس در ایران» تألیف احمد خان ملک ساسانی ص ۲۱ و ۱۰۱ و: «روابط ایران و انگلیس» تألیف محمود محمود ص ۳۳۶ و «تمایز روحیات شرق و غرب» نگارش دکتر حسن پزشکزاد ص ۲۱۵ – ۲۱۸ مراجعه فرمائید. (خسروشاهی)

جواب به واسطه یک دوست صمیمی![1] بدست او رسیده که متن آن چنین است: «ای دوست یگانه و ای مایه شادی دوستان! آنچه که از من پرسیده اید کار لغو و بیهوده و مضری است. من همه عمرم را در این مکان به پایان رسانیده ام، ولی به هیچ وجه توجهی به آمار و تعداد اماکن و ارقام ساکنین آن ننموده ام، اما آنچه که مربوط به حمل کالاها یا «قاطر» یا «کشتی» ها است، به هیچ وجه ربطی به من ندارد!.

در مورد تاریخ قدیم این شهر باید بگویم که آنرا جز خدا کسی نمی داند و جز خدا کسی قادر نیست که از کیفیت گناهان و جرم هائی که مردم این شهر پیش از اسلام مرتکب میشدند، به شما خبر دهد!، پس کوشش برای اطلاع از آنها کاریست که برای ما خطر دارد!

---

[1]. رجوع شود بر سالهٔ «دین الاسلام و العلم» ص ۴۱ و ۴۲ ط مصر، این رساله تعریب سخنرانی مسیو رنان عضو جمعیت فرهنگ فرانسه در سال ۱۸۸۳م در پاریس است که در باره سازگار نبودن علم و دین اسلام! ایراد کرده و در مصربه ضمیمه جواب «مسیومسمر» رئیس هیئت اعزامی آنروز فرانسه، با مختصری از تاریخ زندگی رنان و فلسفهٔ او به قلم استاد مهندس علی یوسف (مترجم سخنرانی رنان) و مؤلف کتاب «تاریخ الریاضیات و الفلک» و «حیاة الغزالی و فلسفه» چاپ شده است. (چرندابی)

ای دوست و گوسفند من![1] برای دانستن موضوعی که هیچ ثمری برای تو ندارد، کوشش مکن، تو بسوی ما آمدی و ما بتو خوش آمد گفتیم، به صلح و سلامت نیز بر گردید!

البته باید گفت: آنچه را که از ما سوال کردید ضرری به من ندارد، برای اینکه گوینده کسی است و شنونده کس دیگری و شما طبق عادت مردم سرزمین خودتان، شهر های زیادی را گشته اید، اما سعادت و کامرانی را نیافته اید و بحمدالله ما در اینجا متولد شده ایم و قصدی هم نداریم که از اینجا خارج شویم!

گوش کن ای پسر! چیزی از حکمت، مثل ایمان بخدا نیست، اوست که زمین را خلق کرده، پس آیا سزاوار است که ما کوشش کنیم که در کشف اسرار خلقت خدا وارد شویم تا با خدا برابر شویم!؟.

به بالای سر خود، به ستاره ای که به دور ستارهٔ دیگری می چرخد، نگاه کن به ستاره دنباله دار نیز که برای رفت و آمد آن سالها رفت لازم است بنگر و آنرا بحال خود بگذار! زیرا آن کسیکه بید قدرت خود را درست کرده اوست که آنرا پنهان میکند و هدایت می نماید!.

---

[1] . در تعریب سخنرانی رنان، «مهندس یوسف علی» در ترجمه نامه قاضی موصل، متن فرانسوی جملهٔ فوق – یا حبیبی و نعجتی – را چنین مینویسد: Omonami Omabrebis (خسرو شاهی).

شاید بمن بگوئی که برو، ای مرد! من بهتر از تو میدانم و آنچه را که تو ندیده ای من دیده ام..... ولی اگر فرض کنی که معلوماتت تو را برتر از من کرده، آفرین بر تو بازهم آفرین!!.....

اما من خدا را شکر گذارم که کوشش در کاری نمی کنم که احتیاج به آن ندارم، تو چیزی یاد گرفته ای که من از آن تعجب نمی کنم و آنچه را که در چشم من کوچک است دیدم!. آیا علم زیاد شما! دو «شکم»! برای شما آماده کرده است؟ و آیا چشمان تو، هر چیزی را که در اطراف تو میباشد و در جستجوی آنست، بهشت می بیند؟!.

ای دوست من! اگر خوشبختی را میخواهی بگو: لا اله الاالله و کار بد انجام مده و از هیچ انسانی مترس و از مرگ باکی نداشته باش، زیرا تو به سعادت رسیده ای».

«رنان» با استناد به این نامهٔ مجعول، حمله خود را با اسلام آغاز کرد و با همین مدرک!، اسلام را مخالف علم و دانش معرفی نمود!.

باید توجه داشت که سخنرانی «رنان» را گروهی از دانشمندان مانند: «جمال الدین افغان» و «نامق کمال بک» و «بایزید اوف» – امام مسجد لیننگراد – و «استاد ماسینیون»[۱] جواب داده و رد کرده اند.

---

[۱] به توضیح سوم در آخر رساله رجوع شود.

به نظر پروفیسور «ماسینیون» نویسنده این نامه قاضی مجهول موصل نبوده، بلکه بنا بدلایلی خود رنان نویسندهٔ آن بوده است. ماسینیون برای اثبات مدعای خود میگوید:

۱- سبک خطاب: «ای گوسفند من!» در مخاطبه های دوستانه، نه در زبان عربی، نه در ترکی و نه در زبان فرانسه معمول نبوده و بکار نرفته است. و قاضی «موصل» میبایستی نامه خود را یا به ترکی بنویسد یا به عربی؛ و رنان با بکار بردن جملهٔ «ای گوسفند من!» خواسته است که در عبارت نامه و مکتوب افسانه ای، نوعی ویژگی بکار ببرد، تا شنونده یا خواننده فرانسوی خیال کند که این سبک از روشهای نامه نگاری مردم مشرق زمین است.

۲- ما اسم ای «قاضی» را نمی دانیم و وسیله ای هم برای شناخت صحت و درستی این نامه در دست نداریم، اما ما وقتیکه کتاب های مورخ انگلیسی: «لایارد» را میخوانیم، یاد داشتهای سفر «موصل» در آن می بینم ک در قسمتی از آن اسم قاضی موصل را برده و مینویسد که او یک فرد شدید التعصب، بد اخلاق و بدنام! بود و با من هم با بدترین وضع رفتار کرد، ولی نامه ای را که «رنان» از قاضی نقل میکند، پر از مدارا و خوش رفتاری و تعارف های دوستانه است و بنابر این توافقی بین این دو امر وجود ندارد.

۳- قاضی به ستاره دنبالهِ دار «هالی»[1] که مدتی پیش از کنفرانس «رنان» کشف شده بود، اشاره مینماید و اگر قاضی از مردم نادان بوده که اعتنا و توجهی به کشف اسرار خلقت خداوندی ندارد - چنانکه رنان در نامه ادعائی نقل میکند از کجا و چگونه از تازه ترین اکتشافات علم هیئت آن عصر، آگاه و مطلع بود؟

٤- تناسب و تعادل ادبی میان هر یک از عبارات و قسمت های چهار گانه در مکتوب قاضی، صغری و کبری و سپس نتیجه منطقی همه اینها از یک ادیب جلیل القدر و نویسنده توانائی مثل «رنان» ساخته

---

[1]. دانشمند امریکائی «کرنیلیوس و اندیک» (۱۸۱۸- ۱۸۹۵ میلادی) در کتاب نفیس خود «اصول علم هیئت» صفحه ۲۱٤ طبع بیروت مینویسد: و از این اجرام سماوی یکی هم ستاره دنباله دار «هالی» نامیده شده، برای اینکه استاد «هالی» مدار آنرا حساب کرد و وقت رجوع آنرا خبر داد و مطابق حساب او، ستاره دنباله دار رجوع کرد. ستاره دنباله دار «هالی» در سال ۱۳۰۵م پیدا شد و آنرا ستاره هولناک نامیدند و در سال ۱٤٥٦ دنباله او در افق بست سر ممتد شد و «پاپ» امر کرد که در تمام کلیساها هر روز دعای مخصوص بخوانند تا خدا دنیا را از شر این ستاره نجات بخشد!

وقتی که در سال ۱٦۸۲م نیز دیده شد، طول دنباله آن ۳۰ درجه بود و در سال ۱۷٥۹م فقط به وسیله دوربین دیده شد و هنگامیکه در سال ۱۸۳٥ میلادی رجوع کرد طول دنباله آن فقط ۱۲ درجه بود. (چرندابی).

است و نیازمند به همچو آدمی است، نه از یک فردی چون قاضی موصل که گویا نادان بوده! و یا ادیب و نویسنده نبوده است!.

٥- در عبارت نامه، علاوه بر تعارفات و خوش رفتاری یک نوع مسخره و استهزاء پیچیده و عمیقی دیده میشود که از ممیزات سبک معروف نگارش «رنان» است و در واقع رنان خواسته که آن روز با مستعمین و مخاطبین خود، از ماوراء لباس استادی، که آنرا میپوشید، شوخی و مزاح کند، یعنی بر طبق روش «میریمیه» از ادبای نامی فرانسه که در داستانهای خود به رفتار های زننده معاشرت های زمان خود اشاره های پر معنی و کنایه های مبهمی میکرد، عمل کرده باشد.

اینها دلایل و نکته هائی است که «ماسینیون» گفته است ولی شما ایراد ششم را هم بر آنها اضافه کنید:

٦- آیا باور کردنی و سزاوار است که مسلمان «شدید التعصب» بگوید: چشمان تو هر چیزی را که در اطراف تو است و در جستجوی آنست، همه آنها را بهشت می بیند؟ آیا در این عبارت، کنایه و اشاره بر انکار بهشت وجود ندارد؟.

چنانچه بزودی بیان میکنیم، خواهیم دید که رنان تنها باین جعل و دروغ پردازی اکتفا ننموده و قناعت نکرد. بلکه به آنچه که انجام ان از این هم شرم آور تر و ننگین تر بود اقدام نمود.

سید جمال الدین افغانی هنگامیکه در پاریس متن سخنرانی رنان را در روزنامه ژورنال د دبا مورخ ۳۰ مارچ ۱۸۸۳م (ص ۲، ستون ٦ و ص ۳ ستون ٥) مطالعه نمود، مکتوبی به صاحب روزنامه فرستاد که آن مکتوب قبل از ۱۸ «مای»، همان سال چاپ نشد و وقتی که مکتوب وی منتشر گردید، نویسنده روزنامه برای توضیح نوشته بود. خوانندگان ما بیاد دارند که آقای «رنان» چندی پیش در سوربن کنفرانسی در باره دین اسلام و علم داد که پیروزی! و مؤفقیت بزرگی بدست اورد و ما اولین کسی بودیم که متن این سخنرانی را منتشر کردیم ... و اکنون شیخ جمال الدین افغانی برای ما نامه ای در این باره، به زبان عربی فرستاده که شامل بعضی از مسائلی است که در موقع مطالعه متن آن سخنرانی به ذهنش آمده است و ما اکنون صحیح ترین! ترجمه این نامه را برای استفاده خوانندگان خود درج میکنیم!.

.... متأسفانه اکنون این روزنامه منتشر نمی شود و کوچکترین اثری هم از آثار اداره آن باقی نمانده است و بنابر این پیدا کردن اصل

عربی این نامه امکان پذیر نیست و برای ما جز اینکه از نقطه انتقاد ادبی، موضوع نامه را مورد تجزیه و تحلیل و بحث قرار دهیم راهی نیست و فقط بدینوسیله ما خواهیم فهمید که آیا این نامه اصالتی دارد؟ یا همانند نامه قاضی موصل، جعلی و ساختگی است؟ و به نظر ما، البته به دلایلی، در جواب جمال الدین نیز از طرف مترجم نامه، که در اداره روزنامه بوده و شاید خود رنان باشد – چون وی از نویسندگان و کارمندان آن روز نامه بود – تحریفات و دستبرد هائی شده است و اینک دلایل ما:

۱– موضوع سخنرانی «رنان» در اواخر ماه مارچ منتشر گردید، ولی جواب تقریباً پس از دو ماه چاپ شد و ما فکر نمی کنیم که مرد مجاهدی مانند سید جمال الدین، برای جواب آن، برای تهیه جواب آن، این مدت دراز را سکوت کرده باشد.

۲– شاید جمال الدین جواب نامه را در مدت یک هفته (تقریباً) نوشته باشد، زیرا که سید با زبان فرانسه آشنا بود. ولی احتمال دارد که بلا فاصله پس از مطالعهٔ متن سخنرانی رنان، برای نوشتن جواب. از بعضی دوستان خود خواسته باشد که متن سخنرانی رنان را بطور صحیح و با کمال دقت برای او ترجمه کنند و البته این کار هم بیش از یکی دو روز وقت لازم نداشت.

۳- میتوان گفت که رنان چون مستشرق بود و زبان عربی را میدانست، جمال الدین هم نامه و جواب را به عربی نوشته و غرض اصلی او هم این بوده که رنان دوست جمال الدین بود و قبل از این جریان هم چنانکه خود رنان متذکر شده است، با هم دیگر آشنائی داشته اند[1]. از آن مسائل مطلع شود.

وقتیکه نویسنده روزنامه، نامه سید جمال الدین افغان را به رنان رسانید، وی طبعاً منتظر نشر آن شد، تا اینکه سر انجام از نشر جواب مأیوس گردید، زیرا سید جمال الدین اگر نامه خود را در روز نامه میخواند و میدید که تحریف شده، مسلماً عکس العملی از خود نشان داده و اعتراض میکرد[2] والبته در وهلهٔ نشر جواب را به علت عربی بودن آن رد نکردند و گر نه برای سید جمال الدین مقدور بود که نامه خود را به زبان فرانسه بنویسد.

وقتیکه جنجال مردم در باره این کنفرانس تمام شد، رنان نامه جمال الدین را منتشر ساخت و به نظر ما جمال الدین افغان هرگز از چاپ

---

[1] به توضیح چهارم در آخر رساله رجوع شود.

[2] این احتمال قوی تر است که سید جمال الدین اصولاً [illegible] جواب به نامه او و تحریف متن نامهٔ خود، مطلع نشده است زیرا هرگز معقول نیست که وی تحریفات زننده و فاحش را ببیند و عکس العملی نشان ندهد و اصولاً ممکن است که بعد از این فاصله که بین درج موضوع سخنرانی رنان و جواب سید رخ داد، مسافرتی برای سید پیش آمده و او از پاریس رفته باشد... (خسروشاهی)

آن مطلع نشد و تازه معلوم نیست که اگر مطلع میشد و به تحریفاتی که مدیر روز نامه در نامه او نموده بود اعتراض میکرد، صاحب روزنامه به جواب و اعتراض سید ترتیب اثر میداد یا نه؟..... و در هر صورت سید جمال الدین دیگر بیش از آن نمی توانست کاری بکند و علاوه، او کار های بزرگتر و مهمتری داشت که از اقدام به این کار، لازم تر و ضروری تر بودند.

٤- سید جمال الدین افغان که در تمام دوره زندگانی خود از مجاهدین و مدافعین سرسخت اسلام بود و افکار و تألیفات او در سراسر روی زمین در دسترس عموم قرار دارد، آیا برای اوسزاوار است (چنانکه در نامه منتشره او در روز نامه ژورنال د دبا دیده میشود مطالب زیر[1] را بگوید:

الف- .... مردمی که دین اسلام را «بزور و یا به رغبت» قبول کردند!

---

[1] نکاتی که در اینجا به آنها اشاره میشود، نکاتی ست که مترجم مقاله به عربی آقای دکتر حمیدالله حیدر آبادی استاد سابق دانشگاه پاریس و دانشگاه استانبول، از متن نامه سید استخراج کرده و به حق در صحت انتشار آنها به سید، تردید کرده و حتی در این مقدمه تصریح میکند معتقد است که نسبت دادن آنها به سید، افتراء و تهمت است و آنها مطالبی است که در موقع حک و اصلاح مقاله سید، در اداره روزنامه ژورنال ددبا، به آن افزوده شده است.

من در موقع ترجمه فارسی متن مقاله سید این جملات زننده را بطور خلاصه و ضمناً ترجمه کردم. (خسرو شاهی)

ب- اعتقاد به وجود حق تعالی از سنگین ترین اعمال بر انسان و از بزرگترین اهانتها بر او است!

ج- حقیقت اینست! که دین اسلام در راه اختناق علم و باز داشتن مردم از نهضت و کوشش و حرکت قدم برداشت و در تعطیل نمودن پیشرفت های علمی و فلسفی و گمراه کردن و باز داشتن مردم از تحقیقات و کاوشهای علمی، موفقیت پیدا کردا!

د- قبول میکنیم که اسلام در ممالکی که فتح کرد و وارد شد، چنانکه معروف هم هست، با زور پیش رفت!

هـ- چرا دنیای عرب در پشت پرده های تاریک و ظلمانی است؟ مسؤلیت آن تنها بعهده دین است و بس!

اینها مسائلی است که بطور اشاره در مقاله سید دیده میشود و مسلماً از طرف ناشر روز نامه به آن اضافه شده و جالب توجه اینکه بعد از انتشار این نامه سید، فردای همان روز یعنی در «۱۹ ایار» در همان روز نامه پاسخ رنان بر جواب سید جمال الدین افغان چاپ شد که در آن. موافقت خود را با جمال الدین افغان در بعضی از مسائل، یعنی در این تحریفاتی که خود افزوده بودند یا آور شده بود!.

بنابر این آیا ما برای حصول یقین باینکه قسمتهائی از جواب سید جمال الدین ساختگی است و مترجم آن به فرانسه، با تحریفات

رقیحانه ای به چاپ آن اقدام کرده است، بدلیلی بیشتر و بهتر و روشن تر از این احتیاج داریم که در آن موارد، بین گفتار های سید جمال الدین و آنچه که رنان و امثال او از دشمنان اسلام گفته اند، فرقی وجود ندارد؟[1] **(پاریس ۱۳۷۱ هـ ق - داکتر محمد حمیدالله حیدر آبادی)**

---

[1] مطلب قابل توجهی که هست این است که استاد حکیم شیخ محمد بخیت المحیطی، مفتی سابق دیار مصر (۱۲۷۱ – ۱۳۵٤ هـ ق) و عالم بزرگی که در باره او مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء (۱۲۹۵ – ۱۳۷۳ هـ ق) در رساله محاورة الامام ص ٤٦، ط ۳ نجف مینویسد: «من همانند او عالم و محققی در مصر ندیدم» در کتاب نفیس و پر ارزش خود «تنبیه العقول الانسانیة لما فی آیات القرآن من العلوم الکونیة و العمرانیة» ص ۳ – ٤ ط مصر مینویسد: «از سخنرانی و نطقی که اخیراً توسط استاد سید مصطفی عبدالرزاق که یکی از افاضل علماء شافعی دانشگاه الازهر است و در دانشگاه مصر ایراد شده و در شماره (۱۲۳) روزنامه «السیاسه» مورخ ۲۱ مارچ سال ۱۹۲۳ میلادی چاپ شده مطلع شدم و در آن گفتار هائی از یکنفر اروپائی که او را «رنان» مینامند و حمله به اسلام و مسلمین نموده نقل شده است.

و به سید جمال الدین افغانی در پاسخ بر گفته های رنان، سخنانی نسبت داده شده که من معتقدم که استاد سید جمال الدین رحمة الله، از این سخنان مبرا است و چگونه نسبت آنها به سید صحیح باشد در حالیکه در ضمن آن، مسائلی است که حمله رنان را بر ضد اسلام و مسلمین، تصدیق و قبول کرده است!

آیا استاد جمال الدین که به صاحب این دین، جد خودش (محمد صلی الله علیه وسلم) منسوب است، سزاوار است که منسوب به این دین نباشد؟ در صورتی که ما از روزی که وی وارد مصر شد تا روزیکه از مصر خارج گردید و رفت، با او معاشرت داشتیم و بسیاری از علوم و فلسفه و غیره را پیش او یاد گرفتیم و در عرض این مدت طولانی، با این کثرت معاشرت و اجتماع و همنشینی با او چیزی از او ندیدیم که حاکی از این

باشد که او هم عقیده رنان است و با چیز دیگری نشنیدیم که به وی طعن بر اسلام و مسلمین از آن استشمام بشود.
بلکه آنچه که ما از او فهمیدیم و استاد شیخ محمد عبده از او دیده، این است که سید جمال الدین فیلسوف حقیقی و پیرو واقعی و صادق دین اسلام بود و با تمام قوا و با تمام آنچه که از نیروی علم و حسن تفسیر و بیان و منطق محکم و راه روشن داشت، مدافع این دین بود و چطور این چنین نباشد در حالیکه دین اسلام دین فطری برای بشریت است.....» (چرندابی)

بسیار بجا است که در این رساله به تاریخچه حیات مرحوم محقق چرندابی هم که در بدست آوردن این رساله کوشش نمود و پس از مکاتبات زیاد آنرا بدست آورد و به ضمیمهٔ تعلیقاتی به عربی به نشر آن اقدام کرد؛ اشاره ای شود:

مرحوم «عباسقلی صادق پور و جدی» معروف به «واعظ چرندابی» در سال ۱۳۱۵ ق هـ در «تبریز» بدنیا آمد و پس از طی دوران کودکی به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و سپس برای طی مراحل عالی علمی از محضر اساتیدی چون: آیة الله حاج سید محمد مولانا- متوفای ۱۳۶۳ هـ ق- آیة الله حاج سید مرتضی خسرو شاهی، والد نگارنده، و متوفای ٦ رجب ۱۳۷۲ هـ ق استفاده ها نمود.

مرحوم چرندابی، مدتها به تدریس علوم دینی در مدارس مذهبی تبریز پرداخت و سپس در مدارس جدید به عنوان مدیر، به تربیت فرزندان مسلمین همت گماشت و به موازات این خدمات علمی و دینی به نشر کتب اسلامی نیز مشغول شد و کتابها و رساله های: «عظمت حسین بن علی» و «زندگانی محمد (ص)» و «رسالهٔ ذوالقرنین» و «اوائل المقالات» و «شرح عقاید الصدوق» را با مقدمه و تعلیقات و توضیحات مفید و مستند خود، منتشر ساخت و مقالاتی نیز در زمینه های مختلف در مطبوعات اسلامی منتشر کرد.

❋ = به توضیح پنجم در آخر رساله رجوع شود.

نوشته: سید جمال الدین اسد آبادی

در بارهٔ:

اسلام و علم

پاورقی از: واعظ چرندابی

اسلام و علم

و اکنون ترجمهٔ متن مقاله سید جمال الدین افغانی[1] را که از یک روزنامه فرانسوی به عربی ترجمه شده است، مطالعه فرمائید.

---

[1] سید جمال الدین در سال ۱۲۵٤ هجری قمری (۱۸۳۹م) متولد شد و در سال ۱۳۱٤ هـ (۱۸۹۷م) وفات کرد. شرح زندگی و افکار عالی او را در کتاب «خاطرات جمال الدین افغانی» طبع بیروت تالیف محمد مخزومی پاشا مطالعه نمائید. (چرندابی)

* = به توضیح ششم در آخر رساله رجوع شود.

سردبیر محترم روز نامه ژورنال د دبا

آقای من!

در روزنامه وزین شما، مورخ ۲۹ مارس گذشته (۱۸۸۳م) مقاله ای پیرامون اسلام و علم خواندن که آن را آقای «رنان» فیلسوف بزرگ عصر ما که شهرت او همهٔ غرب را فرا گرفته و حتی بدور افتاده ترین سرزمین های شرق نیز رسیده است، در کنفرانسی، در مقابل شنوندگان محترم در «سوربن»[1] بصورت خطابه ای ایراد کرده است. چون این گفتار، بعضی از نکات و ملاحظات را در ذهن من به وجود آورد، جسارت! نموده و آنها را یاد داشت نمودم و اینک در این مکتوب برای شما میفرستم، امید است که آنرا قبول کرده و در صفحات روزنامه خود، چاپ کنید.

استاد رنان خواسته است گوشه ای از تاریخ عرب را که تا کنون در تاریکی مانده، روشن نموده و چگونگی گذشته آنان را توضیح دهد! و شاید این بررسی، آنهائی را که در باره ملت مسلمان عرب دارای

---

[1] دانشگاه «سوربن» معروفترین دانشگاه فرانسه است و در قرون وسطی بنا شده و اکنون هم بزرگترین مرکز تعلیمات عالیه فرانسه به شمار میرود. این دانشگاه دارای پنج موزه و ۲۰۰ سالن امتحان، و ۲۵ سالن کنفرانس و ۲۵۰ لابراتوار و ۲ کتابخانه و یک برج فیزیک و یک برج ستاره شناسی و یک کلیسا میباشد. (خسرو شاهی)

طرز تفکر خاصی هستند، ناراحت و مضطرب سازد!، ولی هرگز کسی نمیتواند ادعا کند که این ملت، شایستگی و لیاقتی از خود نداشت و مقام و افتخاری را هم که در دنیا در زمان گذشته بدست آورده بود تصادفی یا غصبی بوده است!.

و باز فکر میکنم که استاد رنان نمی خواسته است که مقام و منزلت خراب نشده اعراب مسلمان را، تخریب کند!، بلکه وی کوشش نموده که به خیال خود، یک حقیقت تاریخی را کشف نماید و کسانی را که از آن اطلاع ندارند و یا آنهائی را که بعد ها در بارهٔ آثار ادیان در تاریخ ملل و تاریخ تمدن اسلامی بحث خواهند نمود، آگاه و مطلع سازد!.

من میخواهم اعتراف کنم که استاد «رنان» در این کوشش مشکل و در توجه دادن افکار مردم به بعضی از حقایق، که تا امروز کسی به آن ها توجه و اعتنائی نداشته است بطریق اعجاز آمیزی موفق شده است.[۱]

---

[۱] در سخنرانی رنان که استاد مهندس یوسف علی مصری آنرا به عربی ترجمه کرده است. اعترافات و تحقیقات زیادی در باره اسلام و چگونگی پیشرفتهای علمی در سایه تفوق مسلمین، وجود دارد و این تمجید و تصدیق سید جمال الدین، قطعاً مربوط به این قسمتها از سخنرانی خیلی مفصل رنان است. (خسرو شاهی)

من در کنفرانس و سخنرانی «رنان» ملاحظات قابل توجه و اکتشافات و تحقیقات نوین و بیانات شگفت انگیز و سحاری دیدم، ولی متأسفانه فقط ترجمه این سخنرانی، که میشود کم و بیش آنرا با اصل تطبیق کرد. اکنون پیش من موجود است و اگر برای من این امکان وجود داشت که متن فرانسوی آنرا (به نحو کامل) بخوانم، میتوانستم از طرز فکر و اندیشه های فیلسوف بزرگ بیشتر و بهتر از آنچه اکنون مقدور و ممکن است مطلع شوم.

و در هر صورت امید وارم اکنون بهترین درود های مرا که شایسته مقام اوست!، با صادقانه ترین احترامات من بپذیرند و من در اینجا چیزی نمی گویم جز آنچه را که متنبی (شاعر و دوستدار فلسفه که در چند قرن پیش زندگی میکرد) بر ممدوح خود که از بزرگان قوم بود گفته است:

فتقبل منی الثناء بما یمکن لا تطلبن ما انت اهله!

درودی را که در امکان من است بپذیر! و البته آنچه را که تو شایسته ی آن هستی از من مخواه!.

اما گفتار استاد رنان:

گفتار و مقالهٔ استاد. شامل دو نکتهٔ مهم و جالب توجه بود، این فیلسوف بزرگ کوشش کرده بود روشن سازد که: دین اسلام طبعاً مخالف پیشرفت و ترقی علم است! و مردم عرب هم باز بالطبع! علوم ماوراء الطبیعه یا فلسفه را دوست نمی دارد، و روی این بیان معلوم میشود که استاد «رنان» میخواهد بگوید که این گیاه سرسبز و خرم فلسفه و این میوهٔ گرانبهای علم، در دست آنها خشگ میگردد.... گوئی که سموم صحرا آن را سوزانده و از بین برده است!. ولی بعد از مطالعهٔ این مقاله ما مجبور میشویم سوال کنیم که: آیا موانع راه علم و پیشرفت آن، تنها به سبب دین اسلام پیدا شده و میشود؟ یا به سبب انتشار آن در جهان و به سبب اخلاق و ارزش و صلاحیت مللی که این دین را از روی رغبت و میل، یا از راه ترس و اکراه[1] پذیرفته و قبول کردند[2]، آن موانع به وجود آمد.

---

۱. این جمله در مقاله سید، از خود وی نبوده و در ادارهٔ روزنامه «ژورنال د دبا» به آن افزوده شده است. (خسروشاهی)

۲. به توضیح هفتم ما در آخر رساله رجوع شود.

بدون شک کمی وقت، مانع از این شده است که استاد «رنان» در بارهٔ این نکات و مسائل توضیح بدهد!، ولی علت و عامل هر چیزی که باشد، باید اعتراف کرد که هم اکنون شر و بدبختی (و عدم پیشرفت همه جانبه، در اثر جمود مسلمانان[1] موجود بوده و دامن گیر ما است.

البته هنگامیکه تعیین اسباب و علل آن، بطور واضح و روشن و با دلائل محکم مشکل شد، اشاره به علاج و راه حل این مرض و گرفتاری هم مشکل تر خواهد بود.

در باره نکته اول میگویم: در میان ملل کسی که بتواند در ابتدای کار با دلائل عقلی محض، - که توأم با گمراهی ها و پرتگاه هائیست و چاره ای هم از آن نیست - شروع بکار نماید وجود ندارد و روی همین اصل نمی تواند میان خیز و شر و بین آنچه که باعث خوشی او باشد، یا منبع دائمی برای بدی ها و مصائب شود تمیز دهد. و بنا بر این هیچ ملتی نمی تواند و سائل و نتایج آنرا بشناسد و به سبب

---

[1]. «ماذا خسر العالم لانحطاط المسلمین» کتابیست ارجدار در این زمینه و تألیف استاد سید ابوالحسن علی الحسنی الندوی که از دانشمندان معروف اسلامی عصر ما و مقیم لکهنؤ در هند است، ترجمهٔ این کتاب به زودی از طرف ما منتشر میگردد. (خسرو شاهی).

همین نقصان، کسی نمی تواند همچو ملت یا مللی را، در حال رشد و دوران کودکی، دعوت بر این نماید که: همهٔ آنچه را که برای آنها مفید است - خواه از روی اکراه و ناچاری و خواه از روی میل و رغبت - عملی سازد و یا از آنچه که برای آنها مضر است اجتناب نماید. و روی این اصل برای انسانیت ضروری است که خارج از محیط فکری خود، ملجأ و پناهگاه و زاویه آرامش بخشی را که روح مظطرب و ناراحت بتواند به آنجا پناه ببرد، پیدا کند و از او کمک و نیرو بخواهد.

در اینجاست که آموزگار و راهنمائی بر انگیخته میشود و چون برای این آموزگار و رهبر، نیروئی نیست که به وسیلهٔ آن بتواند ملت خود را مجبور به اطاعت و پیروی از الهام عقل کند - چنانکه بدان اشاره شد - او آنها را بسوی جهان غیر معلومی رهبری میکند، و دری از دنیای وسیع و پهناوری را بر روی آنها میگشاید که فکر و عقل انسان از گردش و تماشا در آن، به اعجاب و شگفتی میافتد.

و چون بدینوسیله ملتها لا اقل فرصت پایان ناپذیری برای انجام آرزو های خود پیدا میکردند - و لو اینکه به همهٔ آنچه که میخواستند نرسند! - و همچنین به علت اینکه انسانیت از علل و عوامل حوادثی که جلو چشم آن اتفاق میافتاد، بی اطلاع بود و اسرار امور را نمی

دانست، ناگزیر شد که دستور های این معلم و آموزگار را پیروی کرده و از اوامر آن اطاعت کند. برای اینکه این اوامر بذات احدیت و خالق یکتائی نسبت داده می شد که آفریننده و مسبب هر شی و همه چیز است.

آنها بر ملل خود اجازه نمی دادند که در فوائد وجود یا مضار آن بحث و تحقیق کنند! و شکی هم نیست که این اعتقاد مذهبی، از سنگین ترین اعمال بر انسان بوده و از مشکل ترین کارها بر اوست[1]!.

من به این امر اعتراف می کنم! ولی ما هرگز نمی توانیم انکار کنیم که همین تعلیمات دینی، اعم از اسلامی و مسیحی (و حتی بت پرست در قرون پیشین) تنها عامل مؤثر برای نجات ملتها از توحش و بربریت و یگانه رهبر آنان بسوی عالی ترین مدارج کمال و تمدن بوده است.

---

[1]. این جمله نیز بنا به اعتقاد استاد دکتر حمید الله، از سید نیست و از تحریفاتی است که در مقالهٔ سید بعمل آمده است. البته ما چون می خواهیم متن مقاله سید را ترجمه کنیم، از ترجمه این جملات نیز ناگزیریم و گر نه بسیار بدیهی است که سید جمال الدین هرگز همچو افکاری را نداشت و هرگز حاضر نبود که بر خلاف حقیقت فطری انسانی، مطلبی را بگوید. به توضیح هشتم رجوع شود. (خسرو شاهی)

اگر فرض کنید که در روزگاری اسلام مانع نهضت و ترقی بوده است[2] ، آیا کسی میتواند مدعی گردد که این مانع همیشه بوده و هرگز هم از بین نخواهد رفت ؟! و اگر اینطور فرض شود، پس دین اسلام، از این نقطه نظر چه فرقی با ادیان دیگر خواهد داشت؟. البته ادیان بطور عموم بی اغماض و بی تسامح بوده و هر کدام از آنها در این زمینه روش ویژه ای داشته اند و دین مسیحی نیز چنین بوده است[1]، مرادم از دین مسیحی، در واقع کسانیست که تابع احکام و

---

۲. به توضیح نهم آخر رساله رجوع شود.

۱. استاد احمد امین در کتاب «زعماء الاصلاح» صفحه ۹۲ از قول رنان نقل میکند که گفته است: «سید جمال الدین خیال کرده است که من حق کلام را در این مورد اداء نکرده و در بارهٔ مسیحیت آنچه را که در باره اسلام گفته ام، بیان ننموده ام. ولی اینکه فشار و اختناق در بین مسیحیان بیشتر از مسلمانان بوده، یک واقعیتی است و ما گرفتاری های افرادی نظیر گالیله را فراموش نمی کنیم و اگر من در این موضوع را به تفصیل سخن نگفتم برای این بود که افکار و آراء من در این مورد، بین همهٔ مردم و در هر مجلسی معروف و معلوم است و نیازی به تکرار آن نداریم. و البته من از هیچ مسیحی یا مسلمانی انتظار ندارم که عقیدهٔ خود را ترک گوید، بلکه من از مسیحیان و مسلمانان روشن بین میخواهم که در راه علم اهتمام بیشتری بورزند و عقیده مذهبی را مانع راه پیشرفت علم قرار ندهند.» (چرندابی)

توضیحاً باید یاد آور شد که اگر در دنیای مسیحیت عقیدهٔ مذهبی مانع از پیشرفت علوم به شمار آمده. در جهان اسلام مسئله کاملاً معکوس بوده است، یعنی در اسلام

اوامر آن بوده و مسیحیت را به شکلی که دل شان می خواسته در آورده بودند – ولی مسیحیت از آن حالت نخستین که به ان اشاره کردم (توحش) سر انجام خارج گردید...، یعنی هنگامی مردم وایسته به مسیحیت استقلال یافت که از عبودیت این دین ساختگی، خود را آزاد ساخته و به سرعت در راه نهضت و علوم گام برداشت.....

و در هر صورت بایستی فراموش نکنیم که نصرانیت و آئین مسیحی، از نظر سابقه پیدایش چندین قرن از اسلام جلوتر است و بنابر این، مرا مانعی نیست که امید وار باشم که مردم مسلمان و امت محمدی [1]

عقیدهٔ دینی هرگز مانع تحصیل هیچ علمی نبوده و بلکه فرا گرفتن علومی که مورد نیاز جامعه بوده یا قوام زندگی مردم به آن بستگی داشته باشد، یک فریضه دینی – واجب کفائی، برای افراد مسلمان است....

بنابر این، جا دارد که آقای رنان فقط از همفکران مسیحی خود بخواهد که بخاطر عقیدهٔ مذهبی دست از علم بر ندارند و گر نه در اسلام، مذهب با علم توافق کلی و اصولی دارد و تاریخ درخشان گذشته، بخوبی به ما نشان میدهد که سرزمین های اسلامی، در آن هنگامی که اسلام حکومت میکرد، مهد علم و دانش، آزادی و ترقی بوده اند. و باز تاریخ نشان میدهد که نخستین دانشگاه های بزرگ، توسط مسلمانان در دنیا به وجود آمد و علوم جدید نیز به وسیله دانشمندان مسلمان پی ریزی گردید. برای مزید اطلاع به توضیح نهم ما در آخر رساله رجوع شود. (خسرو شاهی).

[1] محمد یا محمدیه، اسمی است که اروپائیها بیشتر استعمال میکنند و مورد پسند مسلمانان نیست و نوعاً هم در اصطلاح خود آنها استعمال نمی شود. ولی استاد گیب

هم روزی از روزها، قیودها و زنجیر هائی را که از دین نیست از هم بگسلند و در راه تمدن، همانند مردم مغرب زمین، مردمی که دین و آئین آنان با همه قید ها و موانعی که ایجاد کرده بود مشکلهٔ شکست ناپذیری در پیش پای آنان نشد، گام بردارند.[۲]

من معتقد نیستم که در امید و انتظار همچو روز امید بخشی برای اسلام و مردم مسلمان نباید بود و همچنین من نمی خواهم در قبال استاد «رنان» از اسلام موجود دفاع کنم؛ بلکه من از قضیهٔ مربوط به صدها میلیون از مردمی که بایستی در غیر این صورت، تا ابد الدهر در وحشت و تاریکی و جهل بسر برده و زندگی کنند!، دفاع میکنم – و در واقع، من مانند استاد رنان اسلام را مانع رسیدن به تمدن نمیدانم.

حقیقت از نظر رنان آنست که اسلام در خفقان علم و جلوگیری از پیشرفت و نهضت، کوشش نمود!! و در تعطیل نمودن نهضت علمی و فلسفی و گمراهی و دوری عقول از بررسی ها و تجزیه و تحلیل

Gibb با اینکه در صفحه اول کتاب خود میگوید: مسلمانان از بکار بردن کلمهٔ «محمدیت» به علت ابهام عبادت و پرستش محمد، (مانند مسیح و مسیحیت) خود داری مینمایند، خود نام کتابش را محمد نیسم! Mohammedanism گذاشته است! ...... (خسرو شاهی).

های علمی، پیروز شد[۱] ولی من فکر میکنم که این کوشش را دیانت مسیحی بیشتر به عمل آورد و حتی تا امروز هم تا آنجا که من اطلاع دارم، حضرات، آقایان، کاتولیک ها اسلحه خود را به زمین نگذاشته اند و همچنان با تمام قوا و کوشش، بر ضد چیز هائی که آنها را روح ضلالت و گمراهی و اشتباه! مینامند، مبارزه میکنند.[۱]

من با همه مشکلات و سختی هائی که مسلمانان در راه وصول به مقام عالی تمدن با آن روبرو هستند، آشنائی دارم و از آنها باخبر هستم، زیرا که آنان از شناخت حق به وسیله بحث های فلسفی و حکمی محروم هستند!، و در واقع در عالم اسلام چنین شده است که یک فرد با ایمان مخلص، باید از راه بحث و تحقیق، که هدف آن یک حقیقت فلسفی است، باز گشته و رو گردان شود و همچنین از آن راه حقی که مطابق رأی و نظریه اروپائیان باشد! صرف نظر نماید (و لو اینکه آن نظریه در نزد گروهی از آنان مورد قبول باشد). این فرد با ایمان، به مثابهٔ یک گاو شخم زنی است که بندهٔ عقیده ای میباشد و بر اوست که همیشه در راهی قدم بردارد که علمای گذشته برای او ترسیم کرده و به او نشان داده اند برای اینکه او دیگر معتقد

---

۱. به توضیح دهم در آخر رساله رجوع شود.

۱. به توضیح یازدهم در اخر رساله رجوع شود.

است که دین او شامل همه اخلاق و حکمتها و علوم میباشد و خود را با حماسه سرائی، با آن مربوط میداند و دیگر حاضرنیست که کوچکتر کوششی در راه غیر آن بنماید و اصولاً چرا در راه باطل صرف وقت کند؟ و چرا در راه بدست آوردن حق و حقیقتی که معتقد است در نزد وی میباشد، کوشش بنماید؟. آیا سعادت و خوشبختی او بیشتر از آنروزی خواهد بود که ایمان خود را از دست بدهد؟ او اصولاً منکر است که همه کمالاتی که فقط در دینی که او عامل به آنست موجود است در جای دیگر هم وجود داشته باشد و از اینجاست که در عالم اسلام امروز، یک فرد با ایمان، حکمت و فلسفه را کوچک میشمارد!.

من همه اینها را میدانم، ولی باز میدانم که کودک عربی معتقد به اسلام، که استاد «رنان» ماهیت و حقیقت آنرا با کمال قوا برای ما روشن ساخته، هنگامیکه به مرحله رشد و کمال رسید، دارای یک روحیه افتخار آمیز باطلی خواهد بود که معتقد است که حق و حقیقت تا و تمام آنست که او دارد و جز آن، چیز دیگری نیست و این عقیدهٔ فرزند قوم و ملتی است که آثار مذهب و مسلک خود را در جهان نه فقط به وسیله پیکار، بلکه با کارها و کوشش های

درخشان – که دلالت بر آشنائی آنان با حکمت و فلسفه و همهٔ علوم [illegible] – بیادگار گذاشت.

البته لازم است اعتراف کنم که آنان – اعراب مدت زیادی با فلسفه همراهی و همگامی نکرده اند!

اکنون به نکته دوم میرسیم که استاد «رنان» با قدرت تمام و مهارت خاص و شکل مخالفت ناپذیری آنرا مطرح ساخته و بدرمان آن پرداخته است. بر هیچ کس پوشیده نیست که «اعراب» هنگامیکه در اوج توحش و بربریت بودند، با ظهور اسلام در کمال سرعت، شروع به پیمودن راه نهضت فکر و فلسفی نمودند، سرعتی که فقط با سرعت فتوحات و پیشرفتهای نظامی آنان قابل مقایسه است. برای آنکه آنان در مدت فقط یک قرن، همه علوم یونان و فارس را بدست آوردند که در میان آنان، در طول قرنهای متمادی گذشته، هیچ گونه رشد و تکامل پیدا نمودند و از شبه جزیرهٔ العرب تا جبال هیمالیا[1]

---

[1]. کرنیلیوس و اندیک امریکائی در کتاب «المرآة الوضية» ص ۲۷۷، ط ۳ بیروت میگوید: این بلاد، یعنی بلاد هند را از شمال سلسله جبال هیمالیا فراگرفته و میان تبت و هند فاصله ایجاد نموده است. (چرندابی)

از یکطرف و قله های کوههای پرنیس[2] از طرف دیگر، جزء قلمرو حکومتی آنان قرارگرفت.

لازم است بگویيم که فقط در این مدت کم از زمان علوم در نزد اعراب مسلمان پیشرفت و توسعهٔ عجیبی یافت چنانکه در کشور هائی که تابع آنان شده بودند، پیشرفت غیر قابل توصیفی پیدا کرد[1].

روم و بیزانس در آن روزگار، مرکز علوم الهیات و فلسفه بود چنانکه همین دو مکان، مرکز روشنائی و منبع درخشان پخش همه علوم انسانی بودند و چون یونانیان و رومیان، راه تمدن را از قرنها قبل پیش گرفته بودند، در میدان فلسفه و حکمت پیشرفت های پر ارزش و وسیعی داشتند.

ولی متأسفانه هنگامی فرا رسید که آنان تحقیق و بحث را ترک نمودند و در نتیجه آن مبانی و ساختمانهای علمی، که بنا و پی ریز نموده بودند، ویران گردید و کتاب های ارجدار و بزرگ بطاق نسیان و فراموشی سپرده شذ!

---

[2]. پطرس بستانی در کتاب نفیس دائرة المعارف خود ج ۵ ص ۲۷۱، ط بیروت میگوید: پرنیس Pyrennees که پرنات یا پرن یا پیرنی هم گفته میشود، سلسله کوههائیست که در اروپا بین فرانسه و اسپانیا فاصله ایجاد کرده است. (چرندابی)

[1]. به توصیح دوازدهم اخر رساله رجوع شود.

اما اعراب! آنان با آنکه در نخستین مرحلهٔ وحشیان نادانی بیش نبودند، آنچه را که ملتهای متمدن و با فرهنگ مهمل و بی ارزش ساختند، در سایه اسلام اخذ و اقتباس کرده و علوم مرده را از نو احیاء نمودند و به آنها پایه و اساس داده و روح و رونقی بخشیدند که تا آن تاریخ هرگز بان پایگاه نرسیده بودند، آیا این خود دلیل و برهان روشن بر دوستی طبیعی آنان نسبت به علوم نیست؟.

آری! اعراب مسلمان فلسفه را از یونان گرفتند و از فارس هم علومی را که داشتند و در زمانهای گذشته از آنان مشهور و معروف بود، استفاده نمودند و در واقع علومی را به مثابهٔ غنیمت جنگی پیروزمندان، به چنگ آوردند ولی سپس همانها بودند که آنها را وسعت و دامنه و رونق داده و تکمیل کردند و آنها را در سیستم بخصوصی، که نقصانی نداشت، منظم و مرتب ساختند، بطوریکه این دقت و باریک بینی، هرگز در تاریخ سابق نداشت.

علاوه بر این باید توجه داشت که فرانسوی ها و آلمانی ها و مردم انگلستان نسبت به مردم «روم» و بیزانس» دورتر از اعراب نبوده بلکه نزدیکتر بودند، زیرا که پایتخت اعراب بغداد بود. و بنابر این اصولاً بر اروپائیان آسانتر بود که در گنجینه ها و ذخیره های علمی، که در این دو

شهر روم[1] و بیزانس[2] مدفون و پنهان بود، بررسی و تحقیق کنند ولی آنان تا آنروز که تمدن اسلام قله های جبال «پرنیس» را نور باران کرد و اعراب مسلمان با مشعل فروزان و ثروت علمی خود، روشنی بخش جهان شدند، بدان اعتنا و توجهی ننمودند.

در واقع اروپائیان هنگامی که «ارسطو» هجرت نموده و عرب شد[1]! بوجود او فخر و مباهات کردند و او را تجلیل و تکریم نمودند، ولی وقتیکه او در «یونان» بسر میبرد و در واقع همسایه خود آنان محسوب میشد، توجهی به او نداشتند.... آیا این خود دلیلی روشن دیگری بر برتری فکر اعراب مسلمان و میل و رغبت فطری آنان بر علم و فلسفه نیست؟.

آری تا هنگامیکه دولت اسلامی در مشرق و مغرب پرچمدار پیشرفت علمی بود، بزرگترین مراکز علمی و فلسفی در عراق و اندلس قرار داشت، ولی هنگامیکه این دولت رو به انحطاط نهاد، عقب نشینی علمی هم در بلاد اسلامی آغاز شد و این سرزمینها، مرکز تعصب دینی گردید.

---

[1]. بستانی در دائرة المعارف خود ج ۹، ص ۷۲ میگوید «روم Rome و با صطلاح لاتینی و ایتالیائی روما Roma از بزرگترین شهر های قدیمی ایتالیا بود، تا آنکه در اواخر پایتخت مملکت شد و هم اکنون هم پایتخت ایتالیا است. (چرندابی)

[2]. بستانی در «دائرة المعارف» ج ۵، ص ۷۵۸ میگوید: بیزانطین یا بیزانطیوم یک شهر یونانی قدیمی است برکنار «بسفور» یعنی قسمتی از قسطنطنیه جدید!. (چرندابی)

[1]. یعنی افکار و فلسفه ارسطو را مردم عرب اقتباس و ترجمه و تکمیل نمودند و اندیشه های فلسفی رنگ عربی و اسلامی به خود گرفت و در آن هنگام بود که اروپائیان ارسطو را شناختند و به بزرگداشت او پرداختند....(خسروشاهی)

البته این وضع اسف انگیز، هرگز دلیل آن نتواند بود که اسلام و مردم عرب، در قرون وسطی که قدرت و سلطه در دست آنها بود، در پیشرفت علم و فلسفه کوشش نکردند.

استاد رنان خود اعتراف میکند که مردم مسلمان و عرب، حق بزرگی در این زمینه دارند و آنان قرنها در حفظ و ترقی میراث های علمی بشری زحمت کشیدند و بدین ترتیب باید پرسید که برای این قوم، در طول این قرون و اعصار، چه وظیفه ای بهتر و عالیتر از نگهداری و گسترش علوم و فرهنگها وجود داشت؟.

با اینکه استاد «رنان» خود معترف است که تقریباً از سال ۷۷۵ مسیحی، تا اواسط قرن ۱۳ میلادی، یعنی در طول مدت تقریباً پنجصد سال جهان اسلام و دنیای عربی از نقطه نظر فرهنگ و اندیشه با امتیازات فراوانی برتر، از دنیای مسیحی بود، ولی متأسفانه استاد «رنان» پس از این اعتراف چنین اظهار عقیده میکند که گویا فلاسفه قرون نخستین اسلامی و اداره کنند گان بلاد اسلامی، بیشتر از سرزمین های حران[1] و اندلس۲ و فارس و همچنین ماوراء النهر۱ و مسیحیان سوریه بوده اند!.

---

[1]. در کتاب «قاموس الامکنة و البقاع» صفحه ۹۳ چاپ مصر، تألیف علی بهجت از «یاقوت» نقل میکند که حران یک شهر قدیمی بود و «ابن حوقل» میگوید که حران یکی از شهر های جزیره و از امکنه صائبی ها و مرکز آنان بود: آنان در این شهر معبد و نیایشگاهی داشتند و آنرا بزرگ می شمردند و بنای آنرا به حضرت ابراهیم نسبت میدادند»

البته من نمی خواهم اوصاف بزرگ و عظمت مقام دانشمندان و علمای ایران و سهم آنان در توسعه فرهنگ جهان عرب و اسلام را انکار کنم، ولی اگر اجازه داده شود میخواهم بگویم که خود «حرانی» ها از تیرهٔ عرب بودند و اعراب مسلمان هنگامیکه وارد اسپانیا – اندلس شدند؛ هرگز ملیت خود را تغییر ندادند. بلکه هر حال آنان عربیت خود را حفظ کردند. و اصولاً «حرانیها» قرن ها

اکنون از این شهر جز خرابه هائی در نزدیکی شهر «الرقة» باقی نمانده است. نگاه کنید به کتاب: «مسالک الممالک صفحه ٧٦ چاپ لیدن – سال ١٩٢٧ میلادی – تألیف اصطخری. (چرندابی)

۲. در کتاب «القاموس الجغرافی التاریخی» تألیف حسین فواد سری ج۱، چاپ مصر، ص ٦٧ مینویسد: اسپانیا در روزگار پیشین «ایبریا» نامیده میشد و مردم عرب آنجا را «جزیرة الاندلس» می نامند. اندلس یکی از سه شبه جزیره مهمی است که در جنوب قاره اروپا امتداد می یابد. این سرزمین را بوغاز جبل الطارق از قاره افریقا جدا میکند....(چرندابی)

۳. صفی الدین بغدادی متوفی به سال ۷۳۹ هجری در «مراصد الاطلاع» ج ۳ چاپ مصر ص ۱۲۲۳ مینویسد: ماوراءالنهر همان ماوراء جیحون در خراسان است! و آنچه در قسمت شرقی آن قرار دارد سرزمین هیطل ها نامیده میشود و در دوره اسلام آنجا را ماوراءالنهر نامیدند. قسمت غربی آن خراسان و ولایت خوارزم خوانده می شود. (چرندابی)

پیش از اسلام هم به زبان عربی سخن می گفتند و حتی اگر ما فرض کنیم که عده ای از این گروه، در آئین قدیمی خود صائبیه باقی بودند، باز نسبت به مردم عرب بیگانه نبودند، چنانکه اکثریت مسیحیان «سوریه» نیز از اعراب «غسان» به شمار میرفتند که مدتی مسیحیت را پذیرفته بودند.

«ابن باجه»[1] و «ابن رشد»[2] و «ابن طفیل»[3] را هرگز ما نمی توانیم مانن «کندی»[4] عرب ندانیم به علت اینکه در دنیای عرب زندگی نکردند،

---

[1]. ابوبکر محمد بن یحیی، ملقب به ابن صائغ یا ابن باجه از معروفترین دانشمندان عرب در اندلس بود و در پزشکی و ریاضیات و هیئت مشهور بود، او پیش از آنکه به پیری برسد در سال ۵۳۳ هجری قمری، ۱۱۳۸م درگذشت و بعضی از مؤرخین نوشته اند که او در اثر مسمومیت در گذشت «ابن ابی اصیبعة» در کتاب معروف خود: «عیوان الانباء و طبقات الاطباء» چاپ مصر، ج۲، ص ٦٢ – ٦٤ شرح حال او را به تفصیل آورده است. (چرندابی)

[2]. محمد بن احمد بن رشد، فیلسوف قرطبی از مشهور ترین فلاسفه عرب است و در هفتاد و پنج سالگی در سال ۵۹۵ هجری در مراکش درگذشت. برای مطالعه شرح حال کامل او به کتاب «تاریخ فلاسفة الاسلام فی الشرق و الغرب» چاپ مصر تألیف استاد محمد لطفی جمعه صفحه ۱۱۲– ۲۲٤ مراجعه شود. (چرندابی)

[3]. ابوبکر محمد بن عبدالملک بن طفیل یکی از بزرگان فلاسفه عرب در اندلس بود، در اوائل قرن ششم هجری قرن ۱۲ میلادی در یکی از شهر های ایالت غرناطه بدنیا آمد و در طب و ریاضیات و فلسفه و شعر، مشهور گردید و در سال ۵۸۱ هجری ۱۱۸۵م در

در صورتی که امتیاز مردم و نسلهای بشری را «زبان» تشکیل میدهد و هرگاه این امتیاز از بین برود، چیزی نمی گذرد که آنان بطور کلی امتیاز اصلی خود را از دست میدهند!

.... اعراب اسلحه خود شانرا در راه پیشرفت «دین محمدی» در دست گرفته و به نبرد برخاستند و در همان حال که افراد سلحشوری بودند، مبلغ اسلام نیز به شمار میرفتند. آنان هرگز هیچ قومی را که شکست می خورد، مجبور نمی کردند که به زبان عربی خودشان اهتمام می ورزیدند و مللی هم که اسلام به سرزمین آنها وارد شده

مراکش درگذشت.... ابن طفیل مؤلف استاد فلسفی معروف «حی بن یقظان» است به «دائره المعارف الاسلامیهٔ» ج ۱، چاپ مصر، صفحه ۲۱۲ – ۲۱۷ مراجعه شود. (چرندابی)

۲. ابو یوسف، یعقوب بن اسحق کندی، فیلسوف عرب و از فرزندان یکی از بزرگان عرب بود، پدر او در دوره سه خلیفه عباسی: مهدی، هادی و رشید، امیر کوفه بود. کندی در طب، فلسفه، حساب، منطق، هندسه و علم نجوم، دانش و افری داشت، مورخین عرب تاریخ دقیق تولد و وفات او را ذکر نکرده و فقط خاطر نشان ساخته اند که در قرن سوم هجری زندگی می کرده است. به تاریخ «فلاسفة الاسلام» و مقدمه «رسائل الکندی الفسلسفیه» چاپ مصر و «فیلسوف العرب و المعلم الثانی» تألیف شیخ مصطفی عبدالرزاق، رجوع شود. (چرندابی)

بود، خود تمایل نشان میدادند که با زبان عربی – که زبان علمی روز بود آشنا شوند.

آری اسلام در سرزمین هائیکه فتح میشد، نفوذ کرد و شاید چنانکه معروف هست! بزور هم پیش رفت[1]، ولی به موازات انتشار خود، در هر سرزمینی زبان و ادبیات، رسوم و آداب عقیده و ایمان خود را به ذر افشانی کرد، بطوری که این کشور ها هنوز تحت نفوذ نیروی فرهنگی و دینی اسلام هستند.

در این مورد ما به عنوان نمونه از ایران نام میبریم، اگر ما از اوضاع و احوال ایران در چند قرن پیش از ظهور اسلام آگاهی داشته باشیم خواهیم دید که زبان عربی در میان دانشمندان این سرزمین رواج داشته است. اما بدون شک گسترش دین اسلام در این کشور،

---

[1]. ما در توضیح هفتم، شرح کوتاهی در این زمینه نوشته ایم، ولی کسانیکه مایل هستند، اطلاعات بیشتری در این باره بدست آورند، به کتاب های: «عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن» تألیف «جان دیون پورت» ترجمه آقای سعیدی و «پیشرفت سریع اسلام» تألیف بانو «دکتر و اگلیری» و «در باره اسلام و قرآن» - مذاکرات «جرج بر نارد شاو» با «عبدالعلیم صدیقی» - ترجمه نگارنده، مراجعه نمایند تا بخوبی معلوم شود که شمشیر کش های تاریخ چه کسانی هستند و چه اندیشه هائی! با زوز شمشیر و سرنیزه پیش رفته است: اسلام یا مسیحیت؟ (خسرو شاهی)

موجب گردید که زبان عربی نیروی تازه ای بدست آورد و دانشمندان ایران هم که اسلام را پذیرفتند، با افتخار و آزادی، خود به تألیف و نوشتن آثار، به زبان قران مجید پرداختند و البته اعراب نمی توانند که افتخار و عظمت این گروه از دانشمندان و علماء فارس را بخود شان نسبت دهند و به نظر ما احتیاجی هم به این کار ندارند، برای اینکه در میان خود اعراب مسلمان، به اندازهٔ کافی دانشمندان بزرگ وجود داشته است.

اگر ما از دوران نخستین اعراب مسلمان آگاهی یابیم و آثار این ملت پیروز مند را قدم به قدم تعقیب و بررسی بنمائیم و از تمام آنچه که فر آورده و محصول خود آنان نیست، صرف نظر کنیم و همچنین اگر تأثیر و نفوذی را که نهضت اسلامی خلاق و پیشرو، دین در بین مردم ایجاد کرد و مردم غیر عرب را هم بسوی علم و هنر سوق داد، فراموش نمائیم نتیجهٔ این چنین طرز فکری چه خواهد بود؟.... آیا این بدان معنی نیست که ما همهٔ فضایل و برتری ها و نیکی های فاتحان مسلمان را انکار کرده و معتقدم شویم که آنان جز کشور گشائی، کار دیگری نکردند؟ در صورتیکه این بر خلاف واقعیت های تاریخی است.

رویداد های تاریخی بخوبی نشان میدهد: همه مللی که سرزمینهای آنها به وسیله اسلام فتح شد، از هر گونه آزادی ادبی و فرهنگ ملی برخوردار بودند و البته نیرو های پیروزمند مسلمان هم در پیشبرد مردم این کشور ها، بسوی بیداری، علم و نهضت تأثیر به سزائی داشتند.

ما اکنون می بینیم که ایتالیا به فرانسه میگوید: مزاران[1] و بناپارت[2] فرانسوی نبوده و وابسته به «ایتالیا» بودند. و همچنین است دولت آلمان و انگلستان که عظمت و احترام آن گروه از فرزندان خود را طلب میکنند که مهاجرت کرده و در فرانسه اقامت گزیده اند و در دانشگاه ها و مراکز علمی آنجا کوشش نموده و به شهرت علمی فرانسه کمک کرده اند و شاید به ورود «فرانسه» هم از آن عده فرانسوی که میهن خود را پس از الغاء احکام و قوانین نانت[3] ترک

---

[1]. یکی از رجال مشهور فرانسه است که ریشهٔ خانوادگی او به ایتالیا میرسد. رجوع کنید به «قاموس الاعلام» ج ٦، چاپ استانبول، تألیف شمس الدین سامی بیگ متوفی بسال ١٩٠٤. (چرندابی)

[2]. در «دائرة المعارف بستانی» مینویسد که بنا پارت یک خانواده فرانسوی ایتالیائی الاصل که از قرن دوازدهم میلادی شهرت یافته اند. (چرندابی)

[3]. مرحوم ادیب تقی بغدادی در «التاریخ العام» ج ٢، صفحه ٢٤ چاپ صیدا مینویسد: «تعصب مذهبی زشت و شوم، انگیزه های دشمنی را در قلب پیروان دو مذهب

گفته و در گوشه و کنار اروپا[1] پراگنده شده اند، هوا داری را آغاز کند[2] و بدین ترتیب گفته شود که همهٔ اروپائیها از نسل واحدی هستند، پس بخوبی میتوان گفت که «حرانیها» و «سوریها» هم چون

پروتستان و کاتولیک به وجود آورد تا آنجا که بین آن دو جنگهای خونین زیادی رخ داد و مدتها طول کشید و موجب فجیع ترین جنایات بشری تحت پرچم تعصب دینی گردید و فقط در فرانسه چهل سال ادامه یافت، تا آنکه هانری چهارم پادشاه فرانسه اعلامیه معروف به منشور نانت را منتشر ساخت و به موجب آن به پروتستانها اجازه داد که با آزادی کامل، به انجام مراسم مذهبی خود بپردازند». (البته چیزی نگذشت که این منشور ملغی گردید و مردم از نو بجان یکدیگر افتادند و موجب آوارگی بسیاری از خانواده ها گردید. چرندابی)

[1]. رجوع کنید به «تاریخ تمدن اسلام و عرب» تألیف دکتر گوستاولوبون، و به عباره دیگر باید گفت: اگر ما تأثیری محیط و شرایط را در پیدایش یک بزرگ مردی فراموش کنیم، باید بگوئیم که بنا پارت فرانسوی نبود و ایتالیا و آلمان و انگلستان هم میتوانند ادعا کنند که تمام دانشمندانی که از ریشهٔ خانوادگی این سرزمینها هستند و در دیگر کشور ها به سر میبرند، وابسته به خودشان هستند!!. (چرندابی)

[2]. ژنرال دوگل در مسافرتی که دو سال پیش به کانادا کرد، پس از ملاقات فرانسویان مقیم «کپک» و در پایان یک سخنرانی از استقلال «کپک» دفاع نمود و با شعار «زنده باد کپک آزاد» جنجالی در جهان پدید آورد....(خسرو شاهی)

سامی[۳] هستند، در واقع از فرزندان خانوادۀ بزرگ عربی به شمار میروند!.

آری! در اینجا یک سوال باقی میماند و آن اینکه: فرهنگ و علوم اسلامی که جهان را با نور درخشان خود روشن نمود، چرا رو به زوال نهاد و به خاموشی گرائید؟[۱] و چرا این مشعل فروزان بار دیگر روشن نگردید؟ و چرا جهان عربی هم اکنون در پوششی از ظلمت و

---

[۳]. تاریخ نویس معروف لبنانی جرجی زیدان ۱۸۶۱ – ۱۹۱٤م ذر کتاب خود بنام «طبقات الامم» صفحه ۲۳۹، چاپ مصر، میگوید: اغلب مردم اروپای امروز خون و زبان آریائی دارند و به همین جهت آریائی خوانده میشوند... او سپس در با سامی ها مینسوید که آنها برچند بخش تقسیم شده اند:

۱- عرب جنوب: یعنی حمیرها، صائبه و حبشی ها؛

۲- عرب شمال:یعنی عرب حجاز ۳- آشوریها که در روزگار قدیم در بابل در حدود ۲۵۰۰۰ سال پیش از میلاد بسر میبردند و سپس تا دجله و ماوراء النهر نینوی امتداد یافتند!. ٤- آرامیها و امویها که در بین النهرین، سوریه، فلسطین، ارمنستان، آسیای صغیر، و شمال غربی فارس زندگی میکردند. ٥- کنعانیان که از اسرائیلی ها یا یهود و موأبیها و فلسطینی ها و فینقی ها تشکیل میافتند. (چرندابی)

[۱]. پاسخ این سوال در مقاله ای از خود سید در آخر این رساله رجوع شود

تاریکی، فرو رفته است؟ آیا مسؤلیت آن به عهدهٔ دین و مذهب است؟[۲]

متأسفانه در سرزمین هائی که اسلام قدرت یافت پس از مرور زمانی، زمامداران به مخالفت با علوم پرداختند و استبداد سیاسی هم بر این امر کمک بزرگی نمود، بطوریکه «سیوطی» مینویسد: خلیفهٔ عباسی، «هادی» دستور داد که گردن «پنج هزار» نفر از فلاسفه را بزنند تا ریشهٔ علوم در کشور های اسلام خشک شود و از بین برود البته در این آمار آثار مبالغه و گزافه به چشم میخورد، ولی بدون شک این امر، هر چقدر هم کوچک بوده و تعداد مقتولین آن کم باشد فاجعه ایست و در واقع یک لطمهٔ خونین در تاریخ یک ملت و یک آئین به شمار میرود. اما جای گفتگو نیست که ما رویداد ها و حوادث شدیدتری در این زمینه، در تاریخ مسیحیت نیز می بینیم....

بطور کلی ادیان به هر نامی که باشد، در پاره ای موارد با یکدیگر شباهت و هماهنگی دارند و شاید بتوان گفت که نمی توان بین ادیان

---

[۲]. مسؤلیت آن به عهدهٔ و خلفاء زمامدارانی است که بیجای اسلام، اصول دیگری را برای مملکت داری انتخاب کردند و بنام مذهب، جنایات و فجایعی را انجام دادند که نهضت اسلام برای از بین بردن آنها به وجود آمد. تفصیل این مطلب در یک پاورقی نگنجد! (خسرو شاهی).

و فلسفه، صلح و آشتی برقرار نمود، دین و مذهب به انسان تعلیم میدهد که صاحب ایمان و عقیده ای بشود و به آن عمل کند، ولی فلسفه میخواهد او را از قید ایمان و عقیده برهاند و بدین ترتیب چگونه میتوانند با هم توافق داشته باشند.[1]

هنگامیکه دین مسیح در شکل کوچک خود بطور متواضعانه ای! وارد دو مرکز معروف علم و فلسفه: آتن[1] و اسکندریه[2] گردید و سپس در آن دو مرکز قدرت پیدا کرد، نخستین کاری را که انجام داد این بود که هر دو را در زیر خار های تیز! و تند مناقشات و جدلهای الهیات،

---

[1]. بدون شک مراد از فلسفه در اینجا، فلسفه الهی و متافیزیک نیست بلکه مراد فلسفه ایست که ما دیگری را را ترویج میکنند و انسان را از خدا و ایمان دور میسازد....(خسرو شاهی)

[1]. دائرة المعارف بستانی میگوید یونانیها آتن را اتبینا Atbina می نامند و در فرانسه آنرا ایتن athenes می خوانند و اعراب آنرا به «شهر فلاسفه» اطلاع میکنند ولی در پاره اې از کتاب های شان از آن بنام شهر زینونه یا کرده اند و آن یکی از شهر های معروف یونان است. (چرندابی)

[2]. اسکندریه نام چندین شهر است و از آنجمله اسکندریه بزرگ در مصر است که پس از قاهره، بزرگترین شهر در این کشور به شما میرود و در کنار دریا قرار دارد و در گذشته مرکز تجارت اروپا بود..... این شهر مدتها مرکز مدارس فلسفه یونانی، به ویژه مشرب افلاطونی بود....(چرندابی)

قرار داد و خواست در باره مطالبی توضیح دهد که هرگز نمی تواند توضیح دهد و یا اسرار «تثلیت» و «حلول ربانی» و «فدا» را کشف نماید.

و البته در هر کجا که قدرت بدست مذهب افتاده، کوشش نموده است که حکومت مطلقه را از فلسفه بگیرد و این مبارزه تند، همیشه وجود داشته است و من میترسم که هیچ وقت پیروزی از آن تحقیق علمی نباشد، برای اینکه این امر، موجب شگفتی و مسرت توده مردم عوام نمی گردد و افراد برجسته و تحصیل کرده، خواص هم قدر آنرا نمی دانند، و برای اینکه علم و دانش، به هر اندازه که زیبا و جالب باشد، تشنگی انسان را از بین نمی برد، چون انسان خواستار یک زندگی ایده آل است و دوست دارد که همیشه در فضای جهان های دور دست، به پرواز در آید و این امریست که فلاسفه و دانشمندان آنرا درک نمی کنند و بر کشف ماهیت آنهم توانائی ندارند.[1]

---

[1] . استاد احمد امین در کتاب خود «زعماء الاصلاح» صفحه ۹۳ میگوید: رنان در پاسخی که بر پاسخ سید جمال الدین نوشت، عقیدهٔ قبلی خود را تأیید نمود! و سپس مقاله خود را چنین پایان دا: بنظرم سید جمال الدین مرا با افکار مهمی آشنا ساختن و اندیشه اساسی مرا بدینوسیله تأیید نمود و آن اینکه: اسلام در اوایل ظهور پیدایش خود

توضیحات

از: سید هادی خسرو شاهی

توضیح اول، مربوط به صفحه ۸

غرض ورزی مستشرقین!

به هر کجا که رسید عامل یک نهضت علمی و فرهنگی گردید ولی در نیمه دوم تاریخ خود از پیشرفت علوم جلوگیری به عمل آورد!.

در این نتیجه گیری، بدون شک تعدیل بسیاری است به افکار قبلی رنان پیدا شده و آن اینکه رنان پذیرفته است که مخالفت با علم در کشور های اسلامی جز و طبیعت اسلام نبود، زیرا اگر چنین بود در نیمه اول تاریخ خود باعث نهضت علمی و فرهنگی نمی گردید. (چرندابی).

پس در واقع اگر در تاریخ اسلام به رویداد هائی بر میخوریم که در آنها مخالفتی با علوم دیده میشود، این هرگز مربوط به اساس اسلام نیست بلکه ناشی از سوء فهم یا سوء غرض کسانی است که متأسفانه بنام حاکم و خلیفه اسلام، بر کشور های اسلامی حکومت میراندند و بدین ترتیب هیچ انسان منصف و آگاه از تاریخ نمی تواند ادعا کند که اسلام با علم سازشی نداشته و یا با آن مخالفت ورزیده است، بلکه بر خلاف این، اسلام خود بنیان گذار بسیاری از علوم و این حقیقت را خود غرب نیز امروز تصدیق میکند. (خسرو شاهی)

به نظر ما این موضوع نباید منحصر به بررسی آراء و افکار آنهائی بشود که در بارهٔ قرآن و حضرت محمد صلی الله علیه وسلم بحث میکنند، بلکه بایستی بیشتر از همه، در بارهٔ نوشته های مستشرقینی دقت شود که در بارهٔ عقاید و مذاهب اسلامی، بالخصوص عقیدهٔ تشیع، بحث و تحقیق! کرده اند.

علاوه بر آن در اغلب کتبی که از طرف مستشرقین منتشر شده بطور عمده یا سهو! اشتباهاتی رخ داده که بی اندازه غیر عادلانه و غیر منصفانه است. مثلاً در آنسیکلوپدی اسلامی که توسط هیئت خاصی از مستشرقین تألیف شده و به زبانهای فرانسه، آلمانی، انگلیسی و عربی «دائرة المعارف الاسلامیه» چاپ شده، راجع به عقاید شیعه مطالبی وجود دارد که کاملاً بی اساس و بر خلاف حقیقت های تاریخی است که از جمله داستان افسانه ای «عبدالله بن سبا» است که آنرا مؤسس مذهب شیعه قلمداد کرده اند.

استاد «فاضل خلف» نویسنده عرب از «پروفیسور آربر آربری» مستشرق معروف و استاد فعلی دانشگاه کمبریج و استاد سابق دانشگاه قاهره و لندن و مدیر سابق شبهٔ ترجمه سازمان بین المللی یونسکو و مؤلف کتاب های: نظر اسلام نسبت به جنگ، ابن سینا و فلسفه الهی (تئولوژی) بحث مفصل از قرآن کریم، عقل و وحی در

اسلام و ترجمه قرآن به انگلیسی و غیره، سوال میکند که «مستشرق اخیراً در سرزمینهای اسلامی و عربی از طرف نویسندگان و اهل تحقیق مورد حمله شدید قرار میگیرند، به نظر شما این حمله و انتقاد صحیح و منطقی است؟»!

پروفیسور آربری در جواب میگوید: «آنها در بعضی از این حمله ها و انتقاد ها حق دارند، زیرا بعضی از مستشرقین مانند مستشرق انگلیسی مارگلیوت، که متصدی بحث و تحقیق در مسائل اسلامی هستند، عداوت و کینهٔ خود را نتوانسته اند کتمان کنند، ولی بعضی ها هم بدون غرض سوء اشتباه میکنند»![1] غرض روزی مستشرقین، بیشتر در جاهائی جلوه میکند که جنبش های ضد اسلام را تقویت و تأیید میکنند..... مثلاً همین جناب «ارنست رنان» که اسلام را مخالف علم قلمداد کرده، در باره «بابیگری» مطلبی دارد که علامت دیگری از غرض ورزی یا نشان دهنده عدم آشنائی او با اسلام است. «احمد یزدانی» پس از نقل کلماتی از مستشرقینی مانند: «ادوارد براون» انگلیسی در موضوع بابیگری، از قول «رنان» هم به نقل از کتاب «حواریون» سال ۱۸٦٦م چنین نقل میکند:

---

[1]. متن مصاحبه مفصل «فاضل خلف» با «پروفیسور آربری در مجله «العرفان» سال ٤٦ ص ۷۹۳ چاپ صیدا، لبنان درج شده است

«قرن ما مانند از منهٔ پیشین شاهد نهضت های دینی بزرگ و فوق العاده بوده اما دیانت بابی که از افق ایران طلوع نموده، به لحاظ های دیگر بسیار قابل ملاحظه و اهمیت است!. رجلی رؤف، مانند سپینوزا متواضع، خود را در صف مظاهر الهیه مشاهده نمود (!!) و در رأس دیانتی قرار گرفت و نهضت و انقلابی مانند اسلام تأسیس نمود...»[1]

بسیار مایه شگفتی است که «رنان» در سخنرانی خود در سوربن، علیه السلام سخن میگوید ولی برای تعریف «بابیگری» آنرا هم «نهضت و انقلابی» همچون اسلام مینامند!.

همین آقای «رنان» در سخنرانی خود «شیعیان» را هم خارج از اسلام دانسته و میگوید: «مردم فارس شیعه بوده و مسلمان نیستند»![2] و بدین ترتیب میخواهد اختلاف بین مسلمانان را بیشتر سازد. اما علماء بیدار اسلامی مانند شیخ «محمد بخیت» - مفتی اسبق دیار مصر که در سال ۱۳٤٥ هجری درگذشت و مرحوم کاشف الغطاء در باره او

---

[1]. «نظر اجمالی درّ دیانت بهائی» تألیف احمد یزدانی چاپ ۱۳۲۹هـ ق فصل ۷، ص ۱۲۹.

[2]. «تاریخ حیات رنان و فلسفه» تألیف مهندس یوسف علی صفحه ۵۸.

میگوید: «در مصر دانشمند محققی چون او ندیدم»[3] پس از نقل سخن «رنان» در این زمینه، پاسخ او را میدهد.[4]

«مسیو مسمر» نیز پس از نقل کلام رنان درجواب او میگوید: « این بدون شک یک اشتباه محض است زیرا شیعیان اگر چه از اهل سنت نیستند، ولی مسلمانان هستند، چنانکه فرقه ارتودوکس و پروتستانت، هردو مسیحی به شمار میروند، ولی در عقاید و افکار، اختلافاتی با یکدیگر دارند...»[1]

در هر صورت: خلاف گوئی و وارونه جلوه دادن حقایق، در نوشته ها و آثار اکثریت قریب به اتفاق مستشرقین به چشم میخورد و ما باید با کمال دقت، در کشف این توطئه ها بکوشیم و پاسخ گوئی بر غرض ورزیهای آنان را یکی از وظایف خود بدانیم.....

***

توضیح دوم، مربوط به صفحه ۱۲

[3] «محاورة الامام» چاپ سوم، نجف، صفحه٤٦.

[4] «تنبیه العقول الانسانیة» تألیف شیخ محمد بخیت مطیعی، چاپ مصر.

[1] تاریخ حیات رنان و فلسفه

در باره ارنست رنان

«ارنست رنان» Ernest Renan در سال ۱۸۲۳ میلادی متولد شد و در سال ۱۸۹۳م درگذشت. او ابتدا در مدارس مذهبی کاتولیک ها تحصیل میکرد و قرار بود که پدری روحانی! و کشیشی معتقد به اصول و آراء کلیسای کاتولیک بار آید، ولی ناگهان در سال ۱۸٤٥ میلادی از این راه برگشت و شیفته علوم جدید شد!.

«رنان» هنگامی که در دانشکده سان سولبیس برای اخذ درجه دکترا در «لغت شناسی» کوشش میکرد و لغات ادیان قدیمی عبری را میخواند، به فکر انتقاد از کتب مقدس مذهبی افتاد و در این زمینه به کاوش و تحقیق پرداخت.

«رنان» در نتیجه تحقیق و بررسی دریافت که جزء دوم از سفر اشعیا، هم از لحاظ اسلوب و طرز بیان و هم از نقطه نظر لغات و تاریخ، با جزء اول آن فرق اساسی دارد.... او سپس با دلایلی ثابت کرد که سفر دانیال نیز یک رسالهٔ مجعول و ساختگی است و هرگز پایه و اساس صحیحی ندارد. او در آخر کتاب خود چنین نتیجه گرفت که: «اگر یک غلط در یکی از کتاب های آسمانی پیدا شد، بایست همهٔ آن کتاب را ترک گفته و معتقد شویم که همهٔ آن بی اساس است»!.

«رنان» همیشه با مجلهٔ دو دنیا Revue Des Deux Mondes و روزنامه دبا Debats همکاری میکرد و مقالات مشروحی در بارهٔ تاریخ ادیان و اخلاق، در آنها مینوشت.

«رنان» مدتی استاد زبانهای سامی در دانشگاه فرانسه بود و روزی در یکی از کنفرانس های خود در دانشگاه، بر خلاف نظریه دیگر همفکران مسیحی خود، با صراحت اعلام داشت که: «مسیح خدا نیست، بلکه مردی بی نظیر است» Un Hemme inco Mparable.

انتقاد «رنان» از کتاب مقدس و انکار خدا بودن مسیح و تألیف کتابی در زنده گی عیسی و انجیل، باعث گردید که چون تکفیر دستگاه انگیزیسیونی پاپ و دربار واتیکان بر سر او فرود آمد و رنان «ملحد» و «زندیق» ! نام گرفت. ولی «رنان» هیچ وقت منکر خدا و قداست عیسی مسیح نبود و معلوم نیست که استاد دکتر حمیدالله حیدر آبادی هم چرا در مقدمهٔ خود، او را «فیلسوف دهری» خوانده است.

رنان بطور آشکار میگوید: «هیچ معدومی، هرگز چیزی را خلق نکرده است»[1] و باز میگوید: علم قبول ندارند که جهان معلول مادهٔ بی شعوری باشد، چنانکه عقل و خرد نیز همین را میگوید.

دوست دانشمندم، استاد محمد تقی جعفری، در باره عقیدهٔ کلی رنان می نویسد: «از متفکرین نامی فرانسه و متمایل به مشرب هگل بود، و از اصول عقاید او اینست که در بارهٔ مبدء اول غیر از تصدیق بر وجودش، سخن نباید گفت».[2]

مرحوم فروغی در باره «رنان» و عقاید او مینویسد: نویسندهٔ عالی مقام بود و بیشتر به تاریخ توجه داشت و معتقد بود که علم و حکمت در ضمن تاریخ بدست میاید. او در آغاز عمر کشیش بود ولی طولی نکشید که از مسیحیت دست کشید و به علم روی آورد و معتقد شد که بدون تحقیق و بررسی علمی، نمیتوان حقیقت را دریافت.

رنان پس از بررسی کتاب مقدس، داستانها و معجزاتی را که در تورات و انجیل آمده است انکار نمود و تثلیث و الوهیت مسیح را که دین سازان ساخته اند، موهوم شمرد.

---

[1]. تاریخ حیات رینان و فلسفة، به قلم استاد مهندس علی یوسف، چاپ قاهره ص۱۱.

[2]. ارتباط انسان – جهان تألیف آقای جعفری، ج۳، ص ۳۲۱.

او عقیده داشت که: در باره ذات باری، جز اینکه وجودش را تصدیق کنیم، سخنی نباید گفت، او حقیقت و اصل است و دیگر چیز ها ظواهر و عوارض هستند، همه از او بر میآیند و بسوی او برمیگردند.

مشرب فلسفی رنان به مشرب فلسفی هگل نزدیک است و شاید بتوان گفت او هوا دار «اصالة التصور» است و خدا را همان مطلوب تصوری، معقول غیر محسوس میداند. حقیقتی که در کل است ادراکی که در متن جهان نهفته است و به عبارت دیگر خدا همان کل است یا کل همان خدا است، مشیئی است که به وقوع می پیوندد و هر کس باید همان را بخواهد که او میخواهد، تا از این رو در تحقیق مشیت الهی شرکت کرده باشد و از این شرکت نباید پاداشی بخواهد، بلکه فضیلت و نیکی همانا بی توقعی است و فداکاری خود پاداش خود است!.

مدیر و مدبر جهان، عشق و دین و ذوق و نیکی است.... افراد میروند و آنچه میماند چیزی است که صورت پذیر میکنند. جای نفوس مردم در دامن خد است و جائی که بقاء ابدیت برای نفوس حاصل می شود آنجاست. هر چه در طریق نیکی بکوشیم راه وصول به حق،

یا به عباره دیگر سلطنت حقه که مردم منتظر آن هستند، نزدیک می شود!....

بدین ترتیب باید گفت که رنان در فلسفه اندیشه های تازه و ویژه ای از خود نیاورده است ولی آثار او، او را یکی از فلاسفه فرانسه در قرن نوزدهم، معرفی کرده است.

از جمله آثار او است: «ابن رشد و فلسفه او» و «یادگار های کودکی و جوانی» و «آیندهٔ علم» و «مکالمات و قطعات فلسفی» و «حدیث نفس فلسفی». او کتابی هم درباره حضرت عیسی بنام: Vie Ide Jisus نوشته که در بین پدران روحانی و مقدسین مسیحیگری جنجال و غوغا به پا کرد![1]

مرحوم عباس اقبال هم در کتاب خود، درباره «رنان» مینویسد:

«دانشمندان دیگری که وجود او در تعمیم علم و حکمت جدید و خراب کردن بنیان قسمت مهمی از آراء علمی و دینی بی اساس قدیم، مؤثر شده، ارنست رنان، حکیم و مورخ و نویسنده شهیر فرانسوی است که چون مفتون علوم طبیعی جدید شد، نتوانست کور کورانه آراء مذهبی را پیروی کند، بلکه بر خلاف، در صدد بر آمد

---

[1]. رجوع کنید به «سیر حکمت در اروپا» تألیف محمد علی فروعی، چاپ تهران، جلد سوم، چاپ دوم صفحه ۱۳۳– ۱۳٤.

که روش انتقاد علمی و تاریخی را در تحقیق مسائل، راجع بالسنه و ادیان و تواریخ قدیم بکار برد و هر چه را که با این اصل نمی سازد منکر شود، به همین نیت به تحقیق در تورات پرداخت و ثابت کرد که تمام اجزاء این کتاب، متعلق به یک دوره نیست و از لحاظ زبان و لغت پاره ای قسمت های آن جدیدتر از بعضی قسمت های دیگر است و بعضی از اجزاء آن نیز به کلی مجعول است، مثلاً زمان تألیف اسفار خمسه که آن را از حضرت موسی علیه السلام میدانند، مدتها جدیدتر از عصری است که برای موسس دین بنی اسرائیل، معین نموده اند و کتاب دانیال مجعولاست.....».[1]

رنان در باره اسلام نظریه های گوناگون و متناقضی ابراز داشته و آن را دارای اندیشه های عالی و احکام صحیح معرفی نموده و حتی از اینکه مسلمان نیست، اظهار تأسف کرده است !:

«ما هیچ گونه دلیلی نداریم که ابن رشد را یک مسلمان پاک ندانیم، به ویژه هنگامی که با اصول اساسی این دین آشنا شویم و ببینیم که عقیدهٔ اسلامی، پاک ترین و صحیحترین اندیشه ها را داراست».[2]

---

[1]. کلیات تاریخ تمدن جدید. قسمت اول، ص ۳۰۹.

[2]. ابن رشد و فلسفة، تألیف رنان چاپ مصر، صفحه ۱۷۲.

«آئین اسلام دارای احکام بلند پایه ایست و من در زندگی خود، هر وقت که به یکی از مساجد مسلمانان قدم گذاشتم، گرایشی بیشتر نسبت به این دین پیدا کردم و حتی متأسف شدم که چرا مسلمان نیستم».[3]

برای آگاهی بیشتر از شرح زندگی «رنان» رجوع شود به «اعلام المقنطف»[1] و کتاب «تاریخ حیات رینان و فلسفة» تألیف مهندس علی یوسف، چاپ مصر...

***

توضیح سوم، مربوط به صفحه ۱۷

لوئی ماسینیون

پروفیسور لوئی ماسینیون در سال ۱۸۸۳ میلادی متولد شد و پس از طی مراحل علمی، یکی از شخصیت های معروف فرهنگی فرانسه شد.

«لوئی ماسینیون» مدتها استاد «کلژد فرانس» در پاریس و از اعضاء هیئت نویسندگان «انسیکلوپدی اسلامی» بود (این دائرة المعارف به

---

[3]. دین الاسلام و العلم. تعریب سخنرانی رنان، چاپ قاهره، صفحه ۳۸.

[1]. ج ۱ صفحه ۱۳۹ و به بعد، طبع مصر.

فرانسه نوشته شده و سپس به زبان های دیگر از جمله عربی ترجمه شده است) «ماسینیون» تألیفات زیادی دارد که از آن جمله است: «منصور حلاج و قوس سرگذشت او، و «اول روحانی ایران در اسلام» (رساله ای است در شرح حال سلمان فارس) و «سالنامه جهان اسلام» و علاوه بر اینها تألیفات دیگر هم دارد و چند جلد از کتاب های فلسفی و عرفانی شرقی و اسلامی را تصحیح و چاپ نموده است.

نکته ای که با کمال تأسف باید به آن اشاره کرد این است که در کتاب اخیر ایشان که بنام «جهان اسلام» منتشر شده اشتباهات عمدی یا سهوی زیادی در باره آمار های مربوط به اوضاع اسلام و مسلمین موجود است.

ماسینیون در اوائل سال ۱۳۱۸ شمسی (برای شرکت در جشن هزاره ابن سینا) به ایران آمده و نمایندگی دولت فرانسه را بعهده داشت.

ماسینیون از بزرگترین ایران شناسان و مستشرقین معاصر جهان بود و از نقطه نظر سابقه کار و تخصص کامل در فرهنگ شرقی و اسلامی وی را لقب «شیخ المستشرقین»[1] داده بودند.

---

[1]. «اطلاعات» مورخ ۱۰/ ۲ / ۸۲ هجری ق شماره ۱۰۹٤٤.

ماسینیون در نوامبر ۱۹۶۲ میلادی – جمادی الثانی ۱۳۸۲ ﻫ در گذشت.

شرح حال او را در کتاب «المستشرقون»[2]، و کتاب «سازمان های تمدن امپراطوری اسلام»[3] مطالعه نمایند.

***

توضیح چهارم: مربوط به صفحهٔ ۲۳

آشنائی «سید» با «رنان»

استاد «احمد امین» در کتاب خود، ضمن ترجمهٔ شرح حال «سید جمال الدین افغان» مینویسد: «رنان نیز جوابی به او نوشت و تعریف و تمجید زیادی، توأم با اعجاب از او به عمل آورد و گفت من با شیخ جمال الدین از دو ماه پیش آشنا شدم و در خود حالتی احساس کردم که قبلاً، جز در برخورد با افراد قلیلی، آن حالت به من دست نداده بود.

سید در من تأثیر زیادی کرد و بین ما مباحثه ای در گرفت که من بعد از آن تصمیم گرفتم که موضوع کنفرانسم در سوربن «رابطهٔ عالم

---

[2] چاپ دوم مصر، صفحه ۹۸ و به بعد.

[3] چاپ تهران، صفحه ۵۰ – ۵۱

با اسلام» باشد و خود شیخ جمال الدین برای ادعای بزرگ ما که مدتها است آنرا اظهار کرده ایم بهترین شاهد صدقیست که ارزش ادیان و مذاهب به اندازه ارزش گروندگان آن، از نژاد های مختلف است.

من در وقت مباحثه با سید از آزادی فکر و دانش و سراحت لهجه او به فکرم رسید که یکی از دانشمندان بزرگ قدیمی را می بینم و با ابن سینا و ابن رشد روبرو هستم و یا با یکی از این آزادگان که در قرن گذشته برای آزادی انسانیت از اسارت کوشش کرده اند سخن میگویم».[1]

البته باید توجه داشت رنان که سید جمال الدین را شاهد صدق خود میشمارد، شاید از این گفتار سید استفاده کرده است که میگوید: اگر بخواهیم آزادگان اروپا را به دین خود بخوانیم لازم است که نخست به آنها بگوئیم که ما مسلمان نیستیم زیرا آنها وضع فعلی ما را نتیجه تربیت قرآن میدانند. آری آنان به دنبال قرآن ملتی را می بینند که در میان آنها جهل و ذلت و بدبختی و... شیوع یافته و آن وقت است که

---

[1] زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث چاپ مصر، صفحه ۹۱ — ۹۲

میگویند اگر این کتاب واقعاً مصلح اجتماع بود پیروان آن آنطور که ما می بینیم نبودند.[۲]

شاگرد و همفکر و همکار معروف سید جمال الدین افغان، شیخ محمد عبده هم در کتاب خود سخنی دارد که شاید از آن بتوان به عنوان جواب به رنان و به هر کسی که اعمال مسلمین را مدرک برای شناخت اسلام و قرآن میدانند استفاده نمود. «عبده» میگوید: بسیاری از آنچه که میبینید مردم به آن اسلام میگویند، در واقع از اسلام نیست بلکه نگهداری از ظاهر و صورت نماز و روزه و حج است و از گفتار ها جز مختصری، همگی ارمغانی خود دور شده وارونه گشته اند و در نتیجهٔ آنچه که از بدعتها و خرافات در اسلام عارض شده مردم مسلمان به جمود فعلی که آن را دین می شمارند، رسیده اند! پناه بر خدا از آنها و از آنچه که بر خدا و دین او بسته اند. پس بطور کلی هر چیزی که به وسیله آن بر مسلمین عیب میگیرند از اسلام نیست، بلکه وصله های ناجوری است که به غلط اسم آن را اسلام گذاشته اند».[۱]

---

[۲]. این گفتار سید در کتاب: «روح الدین الاسلامی» تألیف عفیف عبدالفتاح طباره: چاپ دوم بیروت صفحه ۱۳ نقل شده است.

[۱]. «الاسلام و النصرانیة» تألیف محمد عبده چاپ مصر صفحه ۱۵۰.

توضیح پنجم، مربوط به صفحهٔ ۲٦

کوشش برای بدست آوردن مقاله سید

پاسخ سید جمال الدین به سخنرانی رنان و نشر آن در یک روزنامه فرانسوی، موضوعی بود که همهٔ نویسندگان تاریخ حیات سید، به آن اشاره کرده و به علت عدم دسترسی به آن در بارهٔ آن به تفصیل نپرداخته اند. مثلاً آقای تقی زاده در کاوه مینویسد: «.... در موقعی که در پاریس بود، در روزنامه های فرانسه مقالات در خصوص سیاست مشرق زمین انتشار میداد و جراید انگلیسی اغلب از مطالب آن اقتباس میکردند، مخصوصاً مباحثه اش در جراید با «ارنست رنان» عالم معروف فرانسوی در باره موضوع اسلام و علم، اهمیت داشت.»[1]

گولدزیهر مینویسد: بین سید و رنان، مناقشه ای در بارهٔ سخنرانی او در سور بن، موضوع اسلام و علم در گرفت و سید پاسخی بر رنان

---

[1]. کاوه، چاپ برلین، شماره ۳ سال دوم (دوره جدید) صفحه ۷، مورخ رجب ۱۳۳۹ هجری م فارس ۱۹۲۱ میلادی.

نوشت، این مقاله نخست در ژورنال دود با چاپ شد و سپس بزبان آلمانی نیز انتشار یافت.....».[1]

آقات «صفات الله جمالی» - فرزند خواهر زاده سید در مقدمهٔ «مقالات جمالیه» در این باره می گوید: از جمله آثار سید که در دست نیست، عبارت است از «فلسفه شهادت حضرت سید الشهداء و مباحثات سید در فرانسه با عالم معروف فرانسوی ارنست رنان در توافق تمدن با اسلام ..... اگر دانشمندانی که در اروپا و فرانسه دست دارند، بتوانند نسخهٔ این مباحثات را تحصیل کنند و ترجمه نمایند، خدمت بزرگی به عالم اسلام نمودن اند....».[2]

دانشمندان اسلامی بزرگ و محققان نامی مانند: امیر شکیب ارسلان، سید محمد رشید رضا[3]، محمد قزوینی، شیخ مصطفی عبدالرزاق و دیگران، کوشش های زیادی برای بدست آوردن این مقاله بکار بردند، ولی موفق نشدند که آن را بدست آورند، خوشبختانه پس از

---

۱. دائرة المعارف الاسلامیه. جلد ۷ چاپ مصر، صفحه ۹۷ مقالهٔ گولدزویهر در بارهٔ سید

۲. «مقالات جمالیه» چاپ تهران. صفحه ۱۱ – ۱۶.

۳. «سید محمد رضا» مؤلف تفسیر «المنار» طی نامه ای که به امیر شکیب ارسلان مینویسد میگوید: «شما وعده دادید که مقاله سید را در پاسخ رنان از فرانسه ترجمه کرده و برای من بفرستید، ولی تا کنون بدست من نرسیده است.»

(از کتاب: «السید رشید رضا او اخاء اربعین سنه» از امیر شکیب ارسلان، طبق دمشق

مکاتبات زیاد و زحمات قابل تقدیس مرحوم چرندابی، این مقاله از زبان فرانسه به عربی ترجمه گردید و به فارسی نیز انتشار یافت و گوشهٔ تاریکی از تاریخ زندگی پر ماجرای سید روشن گردید.

توضیح ششم: مربوط به صفحهٔ ۲۸

مدارکی دیگر در باره سید جمال الدین

برای آشنائی بیشتر با چگونگی زندگی سید جمال الدین افغان و آگاهی کامل از مبارزات پیگیر و بی امان او علیه استعمار و استبداد، می توانید علاوه بر مدارکی که مرحوم چرندابی ذکر کرده، از مآخذ و کتاب های زیر نیز استفاده نمائید، تا نویسندگان مزدور معاصر و تحریف کنند گان حقایق تاریخی رسوا شوند:

العروة الوثقی، از سید جمال الدین و محمد عبده، مشاهیر الشرق، از جرجی زیدان، دائرة المعارف الاسلامیه جلد ۷ مقالهٔ گولدزویهر، حاضر العالم الاسلامی، توضیحات امیر شکیب ارسلان جمال الدین الافغانی، ذکریات و احادیث از عبدالقادر مغربی، نابغة الشرق: السید جمال الدین، از محمد سعید الحمید. صبحة جمال الدین از محمود ابوریة، جمال الدین حیاته و فلسفة از دکتر محمد قاسم، جمال الدین باعث النهضة الفکریة فی الشرق از دکتر محمد سلام مدکور. جمال الدین الافغانی از قدری قلعه چی. زعماء الاصلاح فی العصر الحدیث از احمد امین....

کتاب های: خاطرات حاج سیاح، سید جمال الدین افغانی از سید حسن تقی زاده، شرح حال و آثار سید جمال الدین میرزا لطف الله جمالی، سیاستگران دوره قاجار ج ۱، از خان ملک ساسانی، تاریخ بیداری ایرانیان از ناظم الاسلام کرمانی، حاجی بابا ج ۱، از جلال الدین حسینی، مجموعهٔ اسناد و مدارک چاپ نشده در باره سید جمال الدین به اهتمام اصغر مهدوی و ایرج افشار – مردان نامی شرق، بخش دوم، چاپ بیروت از فرخ زاد، حیات سید جمال الدین افغان چاپ افغانستان، از محمد امین خوکیانی، سید جمال الدین افغان و اندیشه های او از مدرسی چهاردهی، دفاع از سید جمال الدین حسینی چاپ دوم، از سید هادی خسرو شاهی، مبارزات ضد استعماری سید جمال الدین افغانی از پرویز لوشانی، نقش سید جمال الدین در بیداری ایران از سید محمد محیط طباطبائی، شرح حال رجال ایران ج ۱، از مهدی بامداد، مقالات آقای علی مشیری در باره سید در مجله خواندنی ها سال ۲٤ و ۲۵.

در باره سید جمال الدین کتاب محققانه و جامع و پر ارج دیگری، بزودی از طرف شرکت انتشار تهران، منتشر میگردد. این کتاب پاسخ همهٔ یاوه سرایان را هم داده است....

***

توضیح هفتم: مربوط به صفحهٔ ۳۲

تبلیغ اسلام و شمشیر

با اعلام صریح قرآن مجید که «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» در دین اجبار و اکراهی نیست، راه هدایت از راه گمراهی مشخص و آشکار شده است این گفتار ما که مردمی از ترس یا روی جبر و اکراه، به اسلام گرویده اند، افسانه ای بیش نتواند بود.

اسلام، بنا به شهادت تاریخ و تصدیق محققین بی غرض دنیا، برای جهانگشائی و اجبار ملتها به قبول دین جدید، قیام نکرد، بلکه هدف اسلام بسط توحید از راه تعمیم عدالت اجتماعی در میان ملتها بود و برای اثبات این ادعا همین کافیست که بگوئیم مثلاً اهل مداین تیسفون یا مردم سرزمینهای دیگر، به پیشواز از نیرو های اسلامی آمدند و سپس با تمام قوا پشتیبان نهضت جدید شدند، و این واقعیتی است که «تاریخ» چگونگی آن را بطور مشروح بیان کرده است....

جلال آل احمد نویسنده آزاد فکر و روشن بین در کتاب معروف خود «غربزدگی» در این باره مینویسد: «.....اسلام هرگز به خونریزی بر نخاسته بود. سلام اسلامی صلح جویانه ترین شعاری است که دینی در عالم بخود دیده، گذشته از اینکه اسلام پیش از آنکه به

مقابلهٔ ما بیاید، این ما بودیم که او را دعوت کردیم. بگذریم که «رستم فرخ زادی» بود که از فروسیت «ساسانی» و سنت متحجر زردشتی دفاعی کرد، اما اهل «مداین تیسفون» نان و خرما بدست، در کوچه ها به پیشواز ایستاده بودند. و «سلمان فارسی» سالها پیش از آنکه «یزد گرد» به «مرو» بگریزد از «جی» اصفهان گریخته و به دستگاه اسلام پناه برده بود. هرگز نمی توان اسلام را جهانگشا دانست به آن تعبیر که مثلاً اسکندر را می دانیم، سربازان مزدور آن «مقدونی» هرگز چنان ایمانی را در ترکش خود نهفته نداشتند... مگر ساده تر از «قولو الا اله الاالله تفلحو» هم میشود مذهبی را تبلیغ کرد؟...»[1] راستی مایه شگفتی است که تهمت «پیشرفت اسلام به وسیله شمشیر!» به وسیله کسانی مطرح شده که خود شمشیر کش های معروف تاریخ هستند و هنوز هم شمشیر های خونین خود را که از جنگهای صلیبی قرون وسطی به یادگار دارند! در غلاف نکرده اند و ناجوانمردانه بر ضد اسلام و مسلمانان، در هر نقطه ای از جهان، می جنگند!...

بی شک بحث در باره چگونگی تبلیغ اسلام در قرون نخستین پیدایش آن و همچنین بررسی علل و عوامل اصلی و اساسی

---

[1] غربزدگی صفحه ۱۷ – ۱۸، چاپ تهران.

پیشرفت این نهضت جدید جهانی، نیازمند کتاب مستقل و مشروحی است.

***

توضیح هشتم، مربوط به صفحهٔ ۳۵

خدا پرستی و حس مذهبی؟

خدا شناسی و اعتقاد به خدا، آرامش بخش ترین و عالیترین حس فطری بشری است و این مسئله را علاوه بر اینکه همهٔ خدا شناسان برای العین دیده اند، علم امروز نیز ثابت میکند.

«تاندگی دوکه نه تن» Tannoguy de Quenetain در یکی از مجلات علمی فرانسه، مقاله ای در بارهٔ حس خدا پرستی یا «بعد چهارم روح انسانی» نوشته و نشان میدهد که: پیشرفتهای علمی نوین، منجر به کشفیات جدیدی شده که بنیان عقائد سابق در بارهٔ مبادی توجه درونی به دین ویزدان را ویران ساخته و به قول ایشان: این مفهوم، یعنی مفهوم یزدانی نسبت به سه مفهوم: زیبائی، نیکوئی و راستی مقولهٔ مستقل چهارمی است که سرچشمهٔ ان در روان ناخود آگاه همه مردم است و در حقیقت بُعد چهارم روح انسانی است[۱].

از این گذشته، برخلاف آنچه که در متن کتاب به سید نسبت داده شده، اصولاً یک فرد مذهبی و خدا پرست، نه تنها در خود احساس سنگینی و ناراحتی نمی کند، بلکه در زندگی با اعتماد و آرامش روحی بیشتری با مشکلات روبرو میشود.

ویلیام جیمز دانشمند معروف آمریکائی در کتاب: «گونا گونی های آزمایش مذهبی» مینویسد: «...اختلاف اساسی که بین مذهب و اخلاق وجود دارد، در چگونگی پذیرفتن این جهان است. اخلاق قوانین این جهان را که به نظر او حاکم بر عالم است اطاعت میکند، اما با یک دلسوزی و خسته دلی، بطوری که خود را زیر یوغ این اوامر و قوانین مقید و زنجیر شده میداند! اما مذهب در اطاعت از قوانین که آنها را الهی می شناسد، یوغ و قیدی حس نمیکند، بلکه با گرمی آنها را استقبال میکند.

فرق است میان آنکه ما این جهان را بطریق پیروان مکتب اخلاقی رواقیون، جهانی بی رنگ و سرد و خشک نگریسته و اطاعت آن را ضروری و لازم بدانیم، یا اینکه به شیوهٔ مردم مذهبی، با آغوش باز و چهرهٔ گشاده آن را در بر گیریم. بیشک تفاوت بسیار است و درست مانند تفاوت تسلیم و استقبال و عقب نشینی و پیشروی است و

میتوان گفت که تفاوت این دو در گرمی و سردی! تفاوت از قطب زمین تا خط استوا است...»[1]

بدین ترتیب باید دانست که جملهٔ موجود در مقاله سید، در این زمینه از خود سید جمال الدین نبوده و به وسیله فیلسوفی! چون «ارنست رنان» که به علت خشکی .وسردی موجود در مسیحیت از آن گریزان شده بود، به مقاله سید افزوده شده است!.

البته در این مورد ما شاهدی بهتر از نوشته ها و آثار دیگر سید جمال الدین در دفاع از اسلام و خدا پرستی،[1] در دست نداریم!.

***

توضیح نهم: مربوط به صفحهٔ ٣٦
اسلام و علوم و صنایع

---

[1]. این مقاله اکنون به شکل رساله ای تحت عنوان:«حس مذهبی یا بُعد چهارم روح انسانی» با توضیحاتی از این جانب، در آخر آن برای بار دوم در تهران تجدید چاپ و منتشر شده است.

[1]. Varieties Religeous Experience گوناگونی های آزمایش مذهبی، صفحه ٤٢ – ٤٥. و «مذهب در آزمایشها و رویداد های زندگی بشر» ترجمه مهدی قائنی، چاپ دوم صفحه ١٦٤ – ١٤٥.

اسلام علاوه بر اینکه مانع پیشرفت و ترقی علوم و ملتها نبوده و علاوه بر اینکه خود بنیان گزار بسیاری از علوم امروزه بوده و علاوه بر اینکه در سایهٔ آن دانشمندانی در علوم هیئت، طب، ریاضیات، هندسه و ... پیشرفت هائی در قرون گذشته کرده اند، همیشه پیروان خود را ترغیب و امر کرده که برای تحقیقات و بحث ها و کاوشهای علمی، اگر لازم باشد حتی به «چین» و «ثریا» و کرات آسمانی هم مسافرت بکنند.

بنابر این اسلام هیچوقت مانع نهضت و رفورم نبوده، و این دشمنان اسلام بودند که جلو پیشرفت و نهضت های علمی اسلامی را گرفتند و به مردم اجازه تحقیق را ندادند و سازمان انگیزیسیونی را برای تفتیش عقاید درست کردند و تازه آمده اند و اسلام را متهم به مخالفت با علم و ترقی میکنند!!.

برتراند راسل، فیلسوف انگلیسی معروف مقاله ای تحت عنوان «نظری به بیداری خاور زمین» دارد و در ضمن آن با کمال صراحت به این حقیقت تاریخی اعتراف میکند و مینویسد: «بیداری خاور زمین از آن نهضت های بزرگی است که تنها با توجه به تاریخ گذشتهٔ تاریخی میتوان به اهمیت آن پی برد..... اسلام مناطق وسیعی

از امپراطوری روم را مسخر کرد و وسعت امپراطوری اسلام! به مراتب بیش از امپراطوری روم شد....

تفوق خاور زمین، تنها تفوق نظامی نبود، بلکه در آن روزگاری که اروپا در قعر توحش می زیست، علوم مختلفه، فلسفه، شعر، هنر های زیبا در چین و کشور های اسلامی رسوخ کامل داشت.

اروپائیان با وقاحت تام این دوره را «عصر تاریک» میخوانند. در صورتی که تاریکی فقط به اروپا منحصر بود و درست تر بگویم به اروپای مسیحی، زیرا کشور اسپانیا که تحت تسلط مسلمانان قرار داشت، دارای تمدن و فرهنگ درخشانی بود....».[1]

«درپیر» استاد دانشگاه نیویارک در کتاب: «نزاع علم و دین» مینویسد: «... اگر بخواهیم در بارهٔ همه آثار این نهضت علمی بزرگ تحقیق کنیم، بایستی مفصل تر از این بحث کنیم، زیرا مسلمانان در علوم قدیمی ترقی شگرفی نموده و علوم جدید را پی ریزی کردند که قبل از آنان کسی از آنها خبر نداشت.... دانشگاه های مسلمانان بروی

---

[1]. رجوع کنید به رساله سید در رد ما دیگری که تحت عنوان «نیچر یا ناتورالیسم» چندین بار چاپ شده است.

دانشجویانی که از اروپا می آمدند، باز بود و رجال بزرگان اروپا، برای معالجه به کشور های اسلامی سفر می کردند....».[۲]

دانشمند دیگری بنام «سدیو» در کتاب: «تاریخ العرب مینویسد: «در قرون وسطی مسلمانان تنها افرادی بودند که علم و فلسفه میدانستند و با فنون مختلفه آشنائی داشتند و هر کجا که مسلمانان گام نهادند، مبادی علوم جدید را نشر کردند و چون علوم جدید از آنها سرچشمه گرفته و به اروپا رسیده است، در واقع باید مسلمانان را باعث اصلی نهضت و ترقی اروپائیان دانست...».[۱]

مستشرق دیگری در یک قضاوت منصفانه ای میگوید: «بر ما لازم است اعتراف کنیم که علوم طبیعی، فلکیات، فلسفه و ریاضیاتی که اروپا در قرن دهم از آن بهره مند شد از علوم قرآنی استفاده شده بود و بطور کلی باید گفت که اروپا مدیون اسلام است».[۲]

پروفیسور «نیکلسن» استاد دانشگاه «کمبریج» در ضمن «تاریخ اسلام» میگوید: «تا پیش از ظهور اسلام، در تمام ممالک و غیر متمدن روی

---

[۲]. مجله، هلال چاپ پاکستان، کراچی، شماره مسلسل ۱۲، صفحه ۱۴۹.

[۱]. کتاب «روح الدین الاسلامی» تألیف «عفیف عبدالفتاح طباره»، طبع سوم، بیروت، صفحه ۲۱۵، بحث: «دانش از نظر اسلام».

[۲]. مدرک سابق.

زمین، تساوی حقوق بشری وجود نداشت و اختلافات طبقاتی. به حدی بود که اشراف قوم می توانستند ده ها، بلکه صدها نفر از مردم زیر دست خود را به قتل برسانند و مورد تعرض واقع نشوند و حتی تحصیلات عادی ابتدائی خواندن و نوشتن، مخصوص طبقات عالی بود، ولی اسلام آمد و به دستور قرآن مجید، فرمان آزادی نوع بشر را اعلام داشته و فرمود: برتری انسان فقط در دانش و پرهیزگاری است و سایر مزایای نژادی و طبقاتی به کلی ملغی میباشد.»[۱]

مرتضی راوندی نقل میکند که: در اشبیلیه از برکت اقدامات مسلمانان، ۱۶۰۰ کارخانه دایر بود و ۱۳۰ هزار کارگر در آنجا مشغول بودند، ولی پس از کشتار و اخراج مسلمانان بدستور — طلیطله از ۵۰ کارخانه پارچه بافی، فقط ۱۳ کارخانه باقی ماند......در اثر تعطیل مؤسسات صنعتی، رکود بازار تجارت، عدم توجه به کار و دانش، کوکب اقبال مردم اسپانیا افول کرد، تا جائیکه در قرن ۱۸ میلادی وقتیکه در «سقوبیه» یک کارخانه پارچه بافی تأسیس گردید برای اداره فنی آن دست نیاز بسوی هالند دراز کردند.[۱]

***

---

[۱] اطلاعات:مورخ ۵ / ۵ / ۱۳۳۴؛ شماره ۸۷۳۶

تاریخ تحولات اجتماعی، جلد ۲، طبع تهران، صفحه ۱۰۳ – ۱۰۴.

این چند گفتار که به عنوان نمونه نقل شد، نشان دهندهٔ آنست که اسلام در پیشرفت علوم و صنایع چه نقشی را به عهده داشته است. البته عقب ماندگی بعدی مسلمانان، در سایه خیانت کسانی که به غلط به مقام خلافت و حکومت اسلامی رسیدند – اجازه نداد که مسلمانان همچنان به پیشرفت همه جانبهٔ خود ادامه دهند. و سپس دوره استعمار آغاز گردید، و امپریالیسم مسیحی غربی، برای انتقام گرفتن از مسلمانان با پیروی از یک تعصب احمقانه و کور کورانه، کوشش نمود که ملل اسلامی در حال عقب ماندگی و عدم رشد و تکامل باقی بمانند.

ما در اینجا قصد نداریم که در باره فجایع و جنایاتی که به وسیلهٔ هم میهنان یا دیگر همفکران مذهبی «ارنست رنان» در بلاد اسلامی انجام داده شده، بحث کنیم و فقط می خواستیم اشاره کنیم که اسلام هرگز مانع پیشرفت علوم و صنایع نبود، بلکه خود پایه گذار و مروج آن بود چنانکه «گوستاولوبون» میگوید: «اسلام هر کجا که وارد میشد همراه علم و صنعت و هنر بود.»

برای مزید استفاده در این زمینه رجوع به کتاب های: «تاریخ تمدن اسلام» تألیف جرجی زیدان و «تاریخ تمدن اسلام و عرب» تألیف دکتر گوستاولوبون و «مجالی الاسلام» تألیف ج – دیفوار،

حیدبامات، چاپ قاهره، و«میراث اسلام» یا آنچه مغرب زمین به ملل اسلامی مدیون است» - این کتاب به قلم ۱۳ مستشرق تألیف شده و به فارسی هم در آمده است - و «عظمت مسلمین در اسپانیا» تألیف ژوزف . ک کاپ و «تاریخ تحولات اجتماعی» تألیف راوند، ج ۲، فصل ۱٤ - چاپ تهران.

توضیح دهم، مربوط به صفحهٔ ۳۹

اختناق علم و اسلام؟!

جمله ای که در متن مقاله آمده، بی شک از سید جمال الدین نیست، بلکه از تحریفاتی است که «رنان» در مقاله سید به وجود آورده است..... ولی قابل توجه است که خود «رنان» در این موضوع دچار تناقض گوئی شده است:

دکتر گوستاولوبون دانشمند و مورخ معروف فرانسوی در کتاب «تمدن اسلام و عرب» میگوید: «وقتی که اوهام موروثی وتربیت جدید در یک شخص تحصیل کرده خیلی عاقل و فاضل هم جمع شد، تصادم و اصطکاک درونی بین جزء قدیم که مولود گذشته است و جزء جدید که نتیجه تحقیقات شخصی است سبب شده که در بیان حقائق افکار متضاد و متناقض یکدیگر، که شاید تا اندازه ای

خالی از غرامت هم نباشد! بروز نماید و شاهد قوی بر این معنی کنفرانس مهمی است که مسیو رنان در سوربن راجع به اسلام داده است. مسیو رنان در این کنفرانس میخواهد اعراب را فاقد همه چیز قلمداد کند، ولی حرف اینجاست که هر جزء از بیانات او ناقض جزء دیگر است.

مثلاً در یک جا ثابت میکند که مدت ششصد سال ترقیات علمی فقط مرهون مساعی و زحمات اعراب مسلمان بوده و نیز ثابت میکند که تعصبات مذهبی در اسلام زمانی ظاهر شد که نژاد های بربر و ترک جانشین اعراب شدند. ولی بعد از این بیان میگوید: «اسلام همیشه مخالف علم و فلسفه بوده و روحیه ملل مغلوبه را پایمال نموده است». ولی مرد فاضل و محققی چون رنان نمی تواند روی این فکر که مخالف با اصول مسلم تاریخی است زیاد باقی بماند این است که بلا فاصله اوهام و عقائد کهنه اش راه فرار پیش گرفته و یک افکار روشن و محققانه ای جانشین آن میشود و ناچار تصدیق میکند که «اعراب در قرون وسطی نفوذ زیادی داشته و در زمان حکومت و اقتدار آنها در اندلس ترقیات علوم و فنون به درجه کمال بوده است.

لیکن متأسفانه بطوری که گفتیم دوباره قهراً اسیر اوهام خویش شده مینویسد که علمای عرب به هیچ وجه از نژاد عرب نبوده بلکه عموماً از اهالی: سمرقند، قرطبه، اشبیلیه و غیره بوده اند و حال آنکه ممالک مزبور، در آن وقت تحت نفوذ اعراب بوده و اثر تربیت تمدن اعراب از یک مدت طولانی در این نقاط، سرایت کرده بود و مسلماً نمیتوان مبادی عملیات و کارهائی را که از مدارس اعراب بیرون آمده است، مورد بحث قرار داد مثل اینکه نمیشود مبادی خدمات و کار های علمای فرانسه را انتقاد نمود و به بهانه اینکه آنها از آثار اشخاصی است، متعلق به نژاد های مختلفه از قبیل: نرماند، سلت، آکتینی و غیره که بالاخره مجموع آنها فرانسه را تشکیل داده اند.

این نویسنده عالیقدر در بعضی مقامات از اینکه اعراب را مورد حمله قرار داده است، اظهار تأسف مینماید. آری! همان تضاد و تصادم بین جزء قدمی و جزء جدید که در فوق اشاره نمودیم کار این فاضل شهیر را در تغییر عقیده به اینجا می کشاند که تأسف میخورد «چرا من از پیروان پیغمبر اسلام نمی باشم» چنانکه در جای

دیگر میگوید: هیچ وقت داخل مسجدی نشدم مگر اینکه فوق العاده متأثر شده و افسوس خوردم که چرا جز و اتباع اسلام نبوده ام».[1]

توضیح دهم، مربوط به صفحهٔ ۳۹

در دنیای کاتولیک!

.... در دنیای کاتولیک هنوز طلاق دادن و طلاق گرفتن حرام است و محصول این تحریم، طبق آماری که منتشر شده است فقط در ایتالیا پنج میلیون ازدواج نا مشروع! است و متأسفانه پاپ و کلیسا علیرغم خواست طبیعی مردم کاتولیک، هنوز هم بر حرمت! طلاق اصرار می ورزند! و حتی تظاهرات خیابانی مردم را که خواستار لغو این قانون غیر منطقی هستند ندیده میانگارند!.

آخرین دسته گلی که واتیکان و جناب پاپ فعلی به آب داد، تحریم استعمال قرصهای باز دارنده از تولید نسل بود. سال پیش پاپ فتوا داد که محدود ساختن نسل دخالت درکار خدا بوده و حرام است! (در صورتی که اجازه داده است که در عقد دائمی، با رضایت طرفین در صورت لزوم از بار داری جلوگیری به عمل آید).

---

[1]. رجوع شود به «تمدن اسلام و عرب» ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی» چاپ دوم تهران، پاورقی صفحه ۷۶۳ – ٤٦٤.

از اینها گذشته، طبق گزارش خبر گزاری های خارجی به مناسبت اجرای برنامه های فضائی از طرف امریکا و شوروی، یک کشیش ٤٤ ساله اهل کشور پرو، اخطار کرد که «چون این کار دخالت در کار خدا! است، در صورت ادامه این اقدامات خود کشی خواهد نمود.» و سپس به علت موفقیت آپولو ۱۱، دست به خودکشی زد و طبق نوشته اطلاعات مورخ ۲۸ تیر ماه ١٣٤٨ (شماره ١٢٩٤٣ صفحه ۲) این پدر روحانی در بیمارستان درگذشت!.

از خداوند میخواهیم که پدران روحانی غرب و شرق را بیدار سازد تا بنام دین و مذهب کارهائی انجام ندهند که بیش از این نسل جوان از هرگونه حقیقت و معنویتی دور گردد!... آمین!.

توضیح دوازدهم: مربوط به صفحهٔ ٤٢

توسعه و پیشرفت علم به وسیله اسلام

برتر اندر اسل در کتاب «تاریخ فلسفه غرب» درباره ایجاد تمدن از هند تا اسپانیا، به وسیله اسلام آنهم در روزگاری که اروپا در تاریکی جهل فرو رفته بود، مطالب جالبی دارد. با اینکه «ارسل» اصولاً خدا

شناس نبوده و اعتقادی به اصالت مذاهب ندارد! و حتی در کتابی[1] بنام B.Russell Speaks his MIND میگوید: که «مذاهب اصولاً خدمتی برای مردم نکرده اند» اعتراف ذیل او قابل توجه و پر ارزش است.

ما در توضیح نهم اعتراف جالب دیگری از «راسل» نقل کردیم، و اینک گفتار دوم او، مکمل گفتار نخستین خواهد بود!.

برتر اندراسل میگوید:

«ما عبارت عصر تاریک را در باره مدت زمان از ٦٩٩ تا ۱۰۰۰، زیاد استعمال میکنیم و این ناشی از توجه بی دلیل و ناروای ما، به اروپای غربی است....

در همان عصر از هند تا اسپانیا تمدن درخشان اسلامی در رشد و پیشرفت و تابناکی بود. آنچه را که در این هنگام مسیحیت فاقد آن بود، تمدن جهانی فاقد آن نبود. در نظر ما چنین است که تنها تمدن غربی، تمدن است ولی این یک نظریه کوتاه است...».[1]

---

[1] این کتاب تحت عنوان: «جهانی که من میشناسم» به فارسی نیز ترجمه و چاپ شده است.

[1] «تاریخ فلسفه غرب» چاپ لندن ۱۹٤۸، صفحه ٤۱۹. متن عبارت راسل چنین است:

علاوه بر «راسل» مستشرقین و دانشمندان خارجي دیگری هم در کتاب هایش خود به نقش خلاق و سازندۀ اسلام در مورد تمدن و پیشرفت علوم، اعتراف دارند از جمله «توماس کار لایل» Thomas Carlyle مینویسد:

«... این عربها و آن یگانه مرد، حضرت محمد [ص] و در آن عصر گوئی اخگری است که از آسمان افتاد! یک اخگر که بر روی ریگها و شن های غیر قابل توجه جهان افتاد، ولی معلوم شد که این ریگها، باروت های قابل انفجاری هستند که یکباره مشتعل شده و شعله و افروختگی آنها از دهلی تا غرناطه را با درخشندگی فوق العاده خود فرا گرفت. ولی من میگویم: مرد بزرگ همیشه به مثابۀ شهاب و شرارۀ آسمانی است و مردم دیگر، منتظر فرود آمدن، بر آنها هستند تا آنان نیز همچون مشعلی فروزان باشند».[1]

Our use of the phrase the Dark ages, to cover the period from ٦٩٩ to ١٠٠٠ marks our undone concentration on Western Europe ..... From India to Spain, the brilliant civilization of Islam flourished.
Whatwalost to Christendom at this time was not lost to civilization, but quite the country….. To us it teems that west.

[1]. کتاب: on heroes hero – Worship and the heroic in hisiory کتابخانۀ اوری مان لندن ۱۹۱۸ م ص ۳۱۱.

اسلام و علم

برای آگاهی بیشتر از اقوال و عقاید دانشمندان و نویسندگان معروف غربی در باره اسلام، به کتاب جذابیت اسلام Charm of Islam، چاپ پاکستان – کراچی، مراجعه نمائید.

پایان توضیحات

***

از: سید جمال الدین افغانی

رساله قضا و قدر

یادداشت!

سید جمال الدین افغانی رساله ها و مقالات زیاد به زبان عربی نوشته و منتشر ساخته که متأسفانه اغلب آنها به فارسی در نیامده است. رساله ای که اکنون به فارسی ترجمه شده و در اینجا نقل میشود، قریب به یک قرن پیش، توسط سید جمال الدین به عربی نوشته شده و منتشر گردیده است.

متن این رساله نخست در مجله «العروة الوثقی» چاپ پاریس درج شد[1] و سپس در کتاب: «تاریخ الاستاذ الامام» تألیف«سید محمد رشید رضا» جلد دوم، طبع دوم، صفحه ۲۵۹ - ۲۶۷ نقل گردید و

---

[1]. در چاپ سوم مجموعهٔ این مجله که در بیروت از طرف «مکتبهٔ الاهیلهٔ» چاپ شده و در نزد ما موجود است، این رساله از صفحه ۱۱۴ تا ۱۳۰ نقل شده است.

بعد ها هم «محمد مخزومی پاشا» در کتاب خود: «خاطرات جمال الدین الافغانی الحسینی» چاپ بیروت، صفحه ۳۷۷ – ۳۸۹ آن را نقل نمود.

این رساله چندین بار هم بطور جداگانه در مصر چاپ شده و ما از روی چاپ دوم آن که به کوشش و همت استاد «محمد فواد منقاره» از دانشگاه اسلامی الازهر – در سال ۱۳٤۲ هجری در قاهره به طبع رسیده است، آن را ترجمه می کنیم.

***

استاد محمد فواد در مقدمهٔ عربی این رساله، علاوه بر اشاره به زندگی سید جمال الدین مینویسد: «من بسیار مناسب دیدم که این رساله به ظاهر کوچک و در معنی بزرگ را منتشر سازم. زیرا مسئله قضا و قدر که یکی از بزرگترین مواد اصول عقاید اسلامی و از مهمترین مسائل مربوط به توحید است، متأسفانه در نظر بسیاری از جوانان تحصیل کرده و طبقهٔ روشنفکر، نه آن طوری که مورد نظر اندیشهٔ اسلامی است، جلوه گر شده است.

این رساله به قلم: آیهٔ عصر، یگانه دهر، باعث بیداری شرق از خواب دران، مرحوم سید جمال الدین افغانی به رشتهٔ تحریر در آمده و من به این علت به چاپ مستقل و جداگانه آن اقدام کردم که استفاده از

آن، برای عموم آسان گردد و شاید بدین وسیله، برادران مسلمان ما و دیگران در ارزیابی مسئله قضا و قدر، به حقیقت برسند و این موضوع را آنطور که در آئین اسلام آمده است، درک کنند....»

..... استاد «فواد» گوشه ای از تاریخ زندگی سید را هم نقل میکند؛ ولی ما برای احتراز از تفصیل، فقط به ترجمهٔ کامل و صحیح متن رسالهٔ سید میپردازیم. امید آنکه مطالعه آن برای خوانندگان محترم مفید باشد و مورد توجه علاقمندان آثار گرانبهای «سید» قرار گیرد.

جمادی الاولی ۱۳۸۹ ه ق

سید هادی خسرو شاهی

قضا و قدر

از سنتهای جاری الهی در آفرینش، یکی هم آنست که عقاید قلبی و درونی، بر کار های جسمی و ظاهری حکومت میکند در واقع هر کار نیک یا بدی، ناشی از صلاح یا فساد عقیدهٔ صاحب آنست! و چه بسا که یک عقیده، سر چشمهٔ اندیشه های گوناگونی شود و افکار و اعمال دیگری را به وجود آورد و در نقش اثر خود را باقی بگذارد، و چه با بعضی از اصول خیر و قواعد کمال، در تعلیم و تربیت یا تبلیغ شریعت بر نفس عرضه گردد و در مورد اشتباهات شنونده قرار گیرد و با صفات ناپسند و معتقدات غلط در آمیزد و در نتیجه، نفس به پلیدی آن صفات زشت آلوده شود!

در هر دو صورت است که عقیدهٔ خیر و اصل کمال، تغییر شکل میدهد و گاهی نیز در نتیجه اشتباه در فهم، موجب پیدایش افکار فاسدی می گردد و کار های ناشایستی را سبب می شود که صاحب عقیدهٔ صحیح، خود نمی داند که چگونه به آن عقیدهٔ فاسد گرویده است. البته کسیکه گول ظواهر را میخورد، چنین می پندارند که این اعمال ناروا، ناشی از آن عقیده و قانون صحیح و اصیل بوده است!

در نتیجهٔ همین وارونه اندیشی و سوء درک، اغلب دگرگونی ها و تحریفات در بعضی از اصول ادیان بوجود آمده، بطوریکه می توان گفت علت اصلی بیشتر بدعت هائی که در هر دینی پیدا شده، همین نکته بوده است. و بسیار دیده شده که این انحراف و کج روی و بدعتهائی که بدنبال دارد، سر چشمهٔ فساد و تباهی طبیعت و خصلت افراد و منشاء اعمال ناپسند گردیده تا آنجا که افراد گرفتار و مبتلا به آن را به نابودی و اضمحلال و سر نوشت نهائی ناگوار، سوق داده است.

همین اشتباه موجب شده که بعضی از مردم نا آگاه و غیر مطلع، دینی از ادیان را مورد حمله قرار دهند و یا به استناد کردار های ناپسند بعضی از مردم ساده لوح وابسته به یک دین یا عقیده ای، عقاید صحیح و اصیل را هم موهوم قلمداد کنند.

از جملهٔ همین موارد عقیدهٔ قضا و قدر است که در آئین اصیل اسلام یکی از موارد اساسی عقیدتی به شمار می رود، در این مسئله افراد غیر مطلع اروپائی بسیاری، دچار اشتباه شده و در بارهٔ آن گمان های غیر صحیح برده و چنین پنداشته اند که همین عقیده در میان ملتی از علل عالم، رسوخ پیدا نکرد، مگر آنکه همت و قدرت را از دست آنان گرفته و ناتوانی و سستی را در میان آنان، پا برجا ساخته است.

این گروه نا آگاه، صفات ناپسندی را به مسلمانان نسبت داده و بر ضد آنها چیزهائی گفته و نشر داده اند و سپس علت اصلی آنها را، اعتقاد به قضا و قدر قلمداد کرده و گفته اند:

مسلمانان امروز بیسواد و تهیدست بوده و از نقطه نظر قدرت جنگی و نیروی سیاسی، از ملل دیگر عقب مانده تر هستند. فساد اخلاقی در بین آنان رواج یافته و در نتیجه دروغ دو روئی، خیانت و نیرنگ، کینه و دشمنی در میان شان زیاد شده و اتحاد کلمه را از دست داده و نسبت به اوضاع امروز و فردای خود شان بی تفاوت شده و از سود و ضرر شان غافل گشته اند بطوریکه آنان از زندگی دنیا، فقط به خوردن و نوشیدن و خوابیدن قناعت ورزیده و در هیچ کار نیک و یا فضیلتی با دیگران به رقابت بر نخاسته اند، ولی همین مسلمانان هرگاه بتوانند، بر دیگر برادران خود آزار و ضرر میرسانند و در واقع مشغول سرکوبی همدیگر هستند و دولت های بزرگ از پشت سر، خنجر میزنند و یکی را پس از دیگری می بلعند.

این گروه بیچاره بهر پیش آمدی راضی و تسلیم شده و برای پذیرفتن و تحمل هر گونه حادثه ناگواری آماده اند. آنان کنج خانه هایشان را انتخاب نموده و آسوده! خفته اند و سرنوشت حیات خود را بدست دیگران سپرده و در گوشه ای عزلت گزیده اند. امراء و فرمانروایان

شان، وقت و عمر خود را در بازیگری و شهوترانی می گذرانند و با اینکه وظایف و واجبات بسیاری به عهده دارند که اگر به آنها رسیدگی کنند، همهٔ اوقات شان مصروف آنها میگردد، ولی به کوچکترین وظیفهٔ خود عمل نمی کنند و اموال و دارائی خود را در راهی خرج مینمایند که وقتشان را بگیرد و تباه سازد!. مخارج سنگین ولی ننگینی دارند و هیچوقت از آن ولخرجیها سودی عاید ملتشان نمی گردد. به جدال و نبرد با یکدیگر بر می خیزند و سر انجام مصالح عمومی ملت را فدای مصالح و منافع خصوصی و شخصی خود می سازند.

ای بسا که نبرد بین دو امیر و فرمانروا، ملتی را بطور کامل به نابودی می کشاند، اما آنان همدیگر را می کوبند و بر همسایه خود تجاوز می نمایند و بیگانگان شادمان از این اوضاع به آشکار می بینند که آنان هیچ کدام، نیرو و قدرتی ندارند و به ناتوانی و ضعف مهلکی دچار اند و به همین جهت، آنچه که از سرزمین های آنها را بخواهند، بدون هیچگونه زحمت و درد سر، و حتی بدون مصر نمودن نیرو و اسلحه به چنگ می آورند!.

آنان را ترس و هراس فرا گرفته، از هر صدائی می ترسند و از هر برخورد کوچکی خود را می بازند! از کوشش و فعالیت که برای

وصول به مقام افتخار آمیز و عظمت ملل مترقی و لازم است. باز مانده اند و در این امر، حتی از انجام دستورات دینی خود سر پیچی میکنند، با اینکه بطور آشکار می بینند که همسایگان شان و حتی کسانی که زیرا سلطه و نفوذ آنان قرار داشتند، بر آنان سبقت و پیشی گرفته و بکار و پیشرفت شان افتخار میکنند.!

اگر بر گروهی از برادران شان حادثه ای پیش آید و مصیبتی رخ دهد، هیچگونه واکنشی از خود نشان نمی دهند و در تسکین آلام و دردهای آنان، گامی بر نمیدارند و برای یاری و کمک آنان نمی شتابند. در بین آنان جمعیت ها و انجمن های ملی بزرگ یا کوچک، مخفی یا آشکار وجود ندارد که هدف آنها زنده ساختن غیرت و همت، بیدار نمودن شجاعت و مردانگی، یاری بیچاره گان و در ماندگان و نگهداری حق مردم ستم دیده از تجاوز زورمندان و تسلط بیگانگان باشد!.....

***

آری! این چنین مطالب ناروائی را به مسلمانان نسبت داده و اوضاع اجتماعی آنان را چنین توصیف کرده اند و سپس چنین پنداشته اند که سر چشمه و منشاء این تباهی ها، فقط اعتقاد به قضا و قدر بوده و ناشی از حواله دادن همهٔ امور به قدرت الهی است!.

دشمنان اسلام سپس چنین داوری میکنند که اگر مسلمانان بر این عقیدهٔ خود باقی بمانند دیگر حساب شان پاک است! و هرگز عزت و احترام، شوکت و مجد گذشته را بدست نخواهند آورد و هیچوقت امکان نخواهند یافت که حق ضایع شده ای را پس بگیرند و تجاوز را دفع بنمایند و زمامدار و حکومتی را مورد تقویت و تأیید قرار دهند و همچنان ناتوانی و زبونی، در دل و جان آنان رخنه خواهد نمود، تا آنجا که کار شان به نابودی و فنا منجر خواهد گردید و با مناقشات و اختلافات داخلی، کاری دیگر را خواهند ساخت و آنچه هم که از دست آنان سالم برهد، بیگانگان به غارت خواهند برد پناه بر خدا!.

این گروه از اروپائیان چنین گمان کرده اند که بین اعتقاد به «قضا و قدر» و اعتقاد به مذهب جبریها که معتقدند اسان در همهٔ اعمال و افعال خود مجبور است و از خود صاحب اختیاری نیست، هیچگونه فرقی وجود ندارد. و باز چنین پنداشته اند که مسلمانان با اعتقاد به «قضا و قدر» خود را همچون پری آویزان در هوا! می بینند که از وزش نسیمی بلرزد و بهر طرف که باد آید، کشانده شود!.

باز فرنگیها گفته اند تا زمانیکه در دل و جان ملتی، چنین عقیده ای رسوخ پیدا کرده باشد که آنان در هیچ کردار و گفتاری، هیچ

سکوت و حرکتی. از خود اراده و اختیاری ندارند بلکه زمام همه امور شان در دست یک نیروی خشن و قدرت کوبنده ای! قرار دارد بدون شک همچو ملتی، نیروهای طبیعی خود را بکار نمی برد و ثمرهٔ عقل و شعوری را هم که خداوند به او بخشیده است از دست میدهد، و اصولاً انگیزه کار و کوشش از ذهن و فکر آن مردم بیرون میرود و بدون تردید، همچو گروهی با این چنین وضعی سزاوار است که از جهان وجود به جهان عدم رهسپار شوند!.

***

چنین بود پندار گروهی از اروپائیان نسبت به وضع مسلمانان و عامل پیدایش آن که متأسفانه مورد قبول بسیاری از ساده لوحان و بی خبران مشرق زمین نیز قرار گرفته است.

ولی من بدون هیچگونه ترس یا تردیدی، با کمال صراحت میگویم: این پندار های دروغ و گمانهای نادرست را دشمنان اسلام ساخته اند و در واقع بر مسلمانان تهمت زده اند، برای آنکه در دنیای امروز، هیچ مسلمانی، اعم از سنی و شیعه، و حتی زیدی و اسماعیلی و وهابی و ..... که معتقد به جبر محض بوده و خود را در امور هیچکاره و بی اختیار کامل بداند، وجود خارجی ندارد بلکه همهٔ این فرقه ها و مذاهب اسلامی، عقیده دارند که یک قسمت از اختیار

امور و اعمال آنان بدست خود شان است و همین اختیار و اراده مناط و ملاک پاداش و کیفر، ثواب و عقاب خواهد بود.

وابستگان فرق و مذاهب اسلامی، بطور اتفاق معتقدند که آنان در قبال این اختیار و اراده ای که خداوند به آنان اعطاء فرموده است، در پیشگاه الهی مورد باز خواست قرار خواهند گرفت و انجام دادن جمیع اوامر الهی، یا دوری از نواحی پروردگار، که موجب سعادت و خوشبختی است، در سایهٔ همین اختیار امکان پذیر است و اصولاً در پرتو همین نوع «اختیار» است که انسان مورد تکلیف شرعی واقع شده و به وسیله همان هم حکمت و عدل الهی تکمیل میگردد.

آری! در بین مسلمانان در قرون نخستین فرقه ای پیدا شدند که آنها را «جبری» مینامیدند. آنها میگفتند که انسان در هرکاری که انجام میدهد «مجبور» است! و از خود هیچگونه اختیار و اراده ای نمی تواند داشته باشد، آنان چنین می پنداشتند که بین اینکه انسان دهان و دندان خود را برای خوردن چیزی به حرکت در آورد، یا آنکه از شدت سرما به لرزه در آید، هیچ فرقی وجود ندارد،!! ولی باید توجه داشت که اکثریت مسلمانان، عقیدهٔ این «فرقه» را جزء مسائلی سفسطی و بی پایه خواندند و در سایه همین مخالفتها، این فرقه

دوامی پیدا نکرد و در اواخر قرن چهارم هجری، هوا داران آن بکلی منقرض شده و نام و نشانی از آنان باقی نماند.

بدون شک اعتقاد به قضا و قدر، همانند اعتقاد به جبر نیست و از لوازم و مقتضیات آنهم پیدایش مطالبی نیست که بعضی اروپائیان شرح داده اند چنانکه در مقدمه بحث گذشت.

عقیده به قضا و قدر را دلیل قاطع و برهان روشن ثابت نموده و تأیید می کند و بلکه فطرت و طبیعت نیز انسان را به آن رهنمون میگردد. و برای هر صاحب اندیشه ای آسان است متوجه شود که هر حادثه و پدیده ای را سبب و عاملی است که مقرون بزمان وقوع آنست و هیچ کسی، در هیچ پدیده ای جز یک سلسله علل و عوامل نزدیک را نمی تواند ببیند و درک کند، و در واقع گذشتۀ آن را جز پدید آورندۀ آن کسی نمی تواند بطور صحیح بدست آورد و بدون شک هر یک از علل و عوامل پیشین هر پدیده ای، تأثیر آشکاری در آیندۀ آن دارد و این یک نظام طبیعی الهی است.

«اراده» انسان هم در حقیقت حلقه ای از حلقه های بهم پیوسته جهانی هستی است. اثری از آثار ادراک است و ادراک هم انفعال و واکنش نفس در قبال اموریست که در معرض دید و بینش حواس قرار می گیرد و ناشی از احساس نیاز های فطری و طبیعی انسان

است. بنا بر این ظواهر جهان هستی، بر اندیشه و ارادهٔ انسان آن چنان نفوذی دارد که نه تنها فرد خردمند، بلکه هیچ ابلهی هم نمی تواند آن را انکار کند!

البته این نکته را نباید فراموش کرد که سر رشته و منشاء این سلسله از علل و اسباب، که بصورت ظاهر مؤثر جلوه می کنند، بدست سر رشته دار بزرگ جهان هستی است که همه چیز را بر طبق حکمت و مصلحت خود بر پایه علل و اسباب طبیعی ایجاد کرده و هر پدیده ای را، به ویژه در جهان بشریت پیر و نوع مشابه آن قرار داده که گوئی وابسته به آن است!

اگر ما فرض کنیم که نا بخردی، در سایه گمراهی به وجود آفریدگاری برای جهان معترف نباشد، ولی آیا او می تواند منکر این واقعیت گردد که: گردش طبیعت و حوادث زمان و مکان روزگار در اراده های بشری تأثیر دارد؟ و یا می تواند بگوید که انسان قدرت کامل دارد که خود را از نفوذ سنتهای جاری و قوانین طبیعی الهی، خارج سازد؟... این حقیقتی است که پژوهشگران و جویندگان راه حق، به آن رسیده اند تا چه رسد به آگاهان از علوم و معارف.

البته بعضی از فلاسفه اروپا و دانشمندان سیاسی، ناگزیر از این شده اند که به سلطه و قدرت قضا و قدر اعتراف کرده و در اثبات آن هم

سخن بدرازا بگویند، ولی ما نیازی به نقل افکار این و آن و استشهاد به آراء دیگران را نداریم.

***

در علم «تاریخ» علاوه بر نقل حوادث و رویدادها، روش علمی تازه ای گرفته شده که دانشمندان ملل، به بررسی آن همت گماشته اند و آن روش علمی، ارزیابی سیر ترقی و پیشرفت، یا سقوط و انحطاط ملتها و چگونگی رویداد ها بزرگ و آثار آنها در تغییر و دیگرگونه ساختن عادات و رسوم، اخلاق و آداب، افکار و آراء جوامع بشری و همچنین تحقیق در تأثیر این حوادث در تحول احساس درونی و وجدانی انسان و آثار ناشی از آن در بین ملل و پیدایش بعضی از دول یا از بین رفتن پاره ای از آنها است.

پایۀ این رشته که دانشمندان آن را از عالی ترین و مهمترین رشته های سودمند در علم تاریخ میدانند، بر اساس اعتقاد به قضا و قدر و اعتراف به اینکه نیرو های بشری در دست قدرت مد بر کائنات و جهان هستی قرار داشته و همیشه در معرض حوادث غیر قابل پیش بینی است، استوار می باشد و اگر نیروی بشری در تأثیر و نفوذ استقلال نام داشت هیچوقت بزرگ مرد نیرومندی سقوط نکرده و

ناتوان نمی شد و هرگز مجد و عظمت دولت و حکومتی از بین نمی رفت.

اعتقاد به قضا و قدر اگر با عقیدهٔ زشت جبر مورد اشتباه قرار نگیرد، موجب پیدایش صفت جرأت و قدام شجاعت و راد مردی میگردد و انسان را بر فرو رفتن در کار های خطرناکی که دلهای سیاه و قلبهای تاریک از ترس رویرو شدن با آنها میلرزند ترغیب مینماید.

این اعتقاد نفوس مردم را بر ثبات و پایداری و تحمل مشکلات و نبرد با سختیها آماده می سازد و آنها را با پوشش فاخری از صفاتی نظیر: جود و سخاوت، زینت می بخشد و تحریک میکند که از هر گونه بار سنگین و نا ملایمی خود را نجات دهد و بالاتر از اینها، مرگ را در نظر آنان کوچک جلوه میدهد، بطوریکه از آن نه هراسند و از آلوده گی به فریبندگی زندگی باز میدارد. و البته همهٔ اینها در راه حقْ و حقیقتی خواهد بود که اعتقاد به قضا و قدر خواستار تحقق و گسترش آنست.

فردی که معتقد باشد: مرگ در ساعت معینی خواهد آمد و رزق وی از جانب خداوند تضمین شده است و کار ها بدست خداوند است و هر گونه که اراده نماید، انجام میدهد چنین کسی در دفاع از حق و برتری نام ملت و جامعه و میهن خود و قیام برای انجام وظیفه ای که

از جانب خداوند بعهده دارد، هرگز از مرگ نمی ترسد. او هیچوقت از تنگدستی نمی هراسد زیرا که بخاطر اوامر الهی و اصول اجتماعی انسانی، و در راه بزرگداشت حق و تحکیم پایه های عدل و استوار ساختن اساس مجد و عظمت از هیچ کوششی دریغ نمی ورزد.

خداوند مسلمانان را بخاطر داشتن این چنین عقیده و ایمانی، تحسین می کند و فضلیت آنرا در گفتار حق خود چنین بیان می نماید: «الذین قال لهم الناس: ان الناس قد جمعو الکم فاخشوهم، فزادهم ایماناً و قالو حسبنا الله و نعم الوکیل، فانقلبو بنعمة من الله و فضل لم یمسسه سوء و اتبعو رضوان الله، و الله ذو فضل علظیم» - کسانیکه مردم به آنها گفتند: آگاه باشید که گروهی بر ضد شما هماهنگ شده اند، پس از آنها بترسید، ولی ایمان و نیروی آنان افزون شد و گفتند: خداوند برای ما کافی است.

مسلمانان در نخستین روزگار خود با الهام از این ایمان و عقیده، بسوی سرزمین های دور و نزدیک جهان روی آورده و آنها را فتح کرده و بر آنها مسلط گشتند، بطوریکه در سایه این پیروزی های درخشان، دانایان و خردمندان را به حیرت و اندیشه وا داشتند. قلمرو و نفوذ و حکومت آنان از کوههای پیرنس که حد فاصل بین اسپانیا و فرانسه است تا دیوار چین امتداد و گسترش یافت در

صورتی که تعداد افراد آنان اندک بود و اسلحه کافی هم نداشتند و وضعشان هم با آب و هوا و طبایع ملل گوناگون سازگار نبود. آنان بساط سلاطین را بر چیدند و قیصر ها و کسراها را در مدتی کمتر از هشتاد سال، خوار و زبون ساختند و این پیروزی ها، بیشک از کارهای بزرگ اعجاز آمیز و از امور خارق العاده به شمار می رود. سرزمین های بسیاری را زیر پا گذاشتند، کوهها و دشتها را بلرزه در آوردند، و در روی زمین جهانی نو به وجود آوردند. قلل مرتفع کوه ها را زیر سم اسبان قرار دادند و بجای آنها، از کله های دشمنان این نهضت جهانی، کوهها ساختند. و کار بجائی رسید که در هر دلی، رعب و هراس آنان رخنه کرد و البته در همهٔ این فتحها و پیروزی ها، آنان پرچمدار و رهبری جز اعتقاد به قضا و قدر نداشتند.

همین اعتقاد بود که گروه اندکی از آنان را در برابر سیل لشکریان دشمنان که فریاد شان در هوا طنین افگن بود و تعداد شان ازکثرت، بیابانها را پر کرده بود، ثابت قدم نگهداشت و توانستند آنها را شکست داده و عقب برانند.

در پرتو همین اعتقاد بود که برق شمشیر درخشان مسلمانان، در طول جنگها شرق و غرب جهان را پر فروغ ساخت. همین اعتقاد آنان را واداشت که همه دارائی و ثروت خود و هر چه را که داشتند، در راه

برتری کلمهٔ حق و نام خدا بذل کردند و هرگز از تنگدستی و فقر، ترس و هراسی بخود راه ندادند.

همین اعتقاد به «قضا و قدر» بر مسلمانان آسان ساخت که کودکان و زنان خود را همراه خود شان به میدانها نبرد در دوره افتاده ترین نقاط روی زمین، ببرند، گوئی که دسته جمعی بسوی باغ و چمن، برای گردش و تفریح می روند. و گوئی که آنان با توکل بر خداوند، از هر گونه حادثه سوئی در امان خواهند بود و آن چنان اعتماد به نفس یافتند که گویا در دژ مستحکمی قرار دارند و از هر گونه آسیبی مصٔون هستند.

روی این اعتقاد و ایمان، زنان و فرزندان خود را همراه خود میبردند و آنها در کمک و یاری به سربازان، آماده بودند و در هیچ کار مشکلی، جز اسلحه برداشتن و جنگیدن از مردان و پدران خود جدا نمی شدند و دوشا دوش آنان، پیش میرفتند و در این راه پیما ها و نبردها، نه زنان را ترسی فرا میگرفت و نه فرزندانشان هراسی بخود راه میدادند.

آری! از همین اعتقاد به قضا و قدر بود که مقام مسلمانان تا آنجا بالا رفت که دشمنان از شنیدن نامشان بر خود می لرزیدند، بطوریکه بیشتر پیروزی آنان در سایه رعب و هراسی بود که در دل دشمنان

ایجاد شده بود و به وسیلهٔ همان قدرت روحی، لشکریان دشمن را پیش از آنکه برق شمشیر شان بدرخشد و یا حتی به نزدیک شان برسند، شکست داده و فراری می دادند!...

***

گریه ام بر گذشتگان و اشکم بر پیشینیان است!. شما کجائید ای گروه رحمت و ای یاوران حقیقت؟. شما کجائید ای ستارگان درخشان مردانگی و ای اختران مجد و عظمت؟. شما کجائید ای فرزندان دُلاور و یاری کنندگان ستمدیدگان در روزگار سختی؟. شما کجائید ای نیکوترین ملتها که بخاطر مردم به پا خاسته بودید و براه راست میخواندید و از زشتی ها جلوگیری می کردید؟

(کُنتُمْ خیْر أُمَّة أُخْرِجَتْ للنَاس تَأْمُرُون بالْمعْرُوف وتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکر وتُؤْمنُونَ باللّه). سوره آل عمران آیه ۱۱۰.[شما (ای پیروان محمَد) بهترین امّتی هستید که به فایده انسانها آفریده شدهاید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر مینمائید و به خدا ایمان دارید].

شما کجائید ای عزیزان. ای بر پا دارندگان عدالت، هوا داران حقیقت، سخنوران با حکمت و بنیانگذاران امت؟!.

از درون گورها و از اعماق قبرها، چشم باز کنید! و این روز بی سامان و وضع پریشان را بنگرید و بر حال فرزندان و نوادگان خود.

بیاندیشید: آنان از راه و روش شما منحرف گشته و برای خود، روشی اتخاذ نمودند که گمراه شدند و به فرقه ها و گروه های مختلفی تقسیم شدند تا آنکه امروز از ناتوانی بحالی افتاده اند که دل از تأسف آب می شود! و جگر از اندوه می سوزد. آنان قربانی تجاوز ملل بیگانه گشته و نمی توانند از خود و سرزمین شان دفاع نمایند. آیا از دنیای شما کسی نیست که فریاد بر آورد و این بی خبران خواب رفته را بیدار و هوشیار کند و گمراهان را براه راست رهنمودن گردد؟ - انا الله و انا الیه راجعون.



من در اینجا نکته ای یاد آور میشوم و هیچ باکی هم ندارم که افرادی در این موضوع با من موافق نباشند و آن اینکه: از بدو پیدایش تاریخ و جامعه بشری تا امروز، هیچ فاتح بزرگ، دلاور شهیر، جنگجوی معروف، از بین تودهٔ مردم به پا نخاسته و در سایه همت و فداکاری خود، به عالیترین مراحل نرسیده و مشکلات بزرگ را از پیش پای خود بر نداشته و در این زمینه موجب شگفتی و اندیشه نشده، مگر آنکه در واقع امروز از صمیم قلب معتقد به قضا و قدر بوده است.

انسان به حکم فطرت و سرشت خود، خواستار زندگی و ادامه حیات است زندگی را دوست میدارد و میخواهد هر چه بیشتر زنده بماند پس چه سببی باعث میشود که گروهی استقبال از خطر ها و فرو رفتن در معرکه ها و ایستادگی در برابر دشمن کوچک و آسان می شمارند؟. آیا جز اعتقاد به «قضا و قدر» و اعتماد قلبی به یک خداوند توانائی که همهٔ کار ها در ید قدرت اوست و ترس و هراسی از هیچ چیز ندارد، چیز دیگری سبب تواند بود؟.

تاریخ شهادت می دهد که کورش ایران و نخستین کشور گشائی که تاریخ پیشینیان او را می شناسد؛ به فتوحات بزرگ و پر اهمیث خود نرسید مگر در پرتو اینکه به «قضا و قدر» الهی عقیده داشت و در سایه همین اعتقاد، از هیچ نیروئی باک نداشت و ارادهٔ او را هیچ چیزی سست نمی کرد.

اسکندر مقدونی - فاتح بزرگ یونانی هم از کسانی بود که این عقیدهٔ ارجدار در دل و جان او رسوخ کامل داشت.

«چنگیز خان» مغول فاتح مشهور از هواداران این عقیده بود و حتی ناپلیون اول - بناپارت فرانسوی از کسانی بود که بیشتر از همه به «قضا و قدر» پای بند بود و همین اعتقاد او را بر می انگیخت که با

سربازان اندک خود بر توده های وسیع و گروههای بی شمار دشمن حمله کند و پیروزی نهائی را هم بدست آورد.

پس چه زیبا و فرخنده عقیده ایست آن عقیده ایکه نفوس انسانیت را از پستی ترس و واهمه ای که نخستین عامل پیشگیرنده از ترقی و کمال است پاک سازد و زنگ هراس را از دل و روح انسانی بزداید!

***

آری! ما انکار نمی کنیم که این عقیده، در نزد بعضی از مسلمانان عوام و ساده دل، با آلوده گی های عقیدهٔ جبر آمیخته گشته و بسا که همین آلودگی موجب گرفتاری و بدبختی آنان شده است تا آنجا که در قرون اخیر، پاره ای حوادث و رویداد ها، آنها را خوار و زبون ساخته است، ولی امید ما از علمای عصر و دانایان آگاه زمان آنست که تمام کوشش و همت خود را بکار ببرند تا این عقیدهٔ پاک و بی آلایش و اطمینان بخش را از شوائب بدعتهائی که بر آن عارض شده است، رها سازند و به تودهٔ مسلمان یاد آور شوند که روش پیشینیان سعادتمند چه بود و آنان چگونه رفتاری داشتند؟.

باید علمای اسلامی در بین مردم اصول ثابت حکمت عملی را آن طور که شیخ بزرگوار، امام محمد غزالی و نظایر او، بیان داشته اند، نشر دهند تا تودهٔ مسلمان بداند که توکل بر خداوند و اعتماد به

قضا الهی و باور داشتن تحقق مقدرات الهی، یکی از خواسته های شریعت است که باید با عمل و کردار ما نمودار گردد، نه آنکه بنام اعتقاد به قضا و قدر، به رکود و جمود، سکوت و کار نکردن گرفتار شویم.

خداوند هرگز به ما اجازه نداده است که واجبات و وظایف خود را فراموش کنیم و به بهانه توکل و به عذر تقدیر، شانه از وظیفه خالی نمائیم که این بهانه و دلیل دشمنان دین و گمراهان و دور افتادگان از راه مستقیم است.

هیچ فرد مسلمانی امروز شک و تردید ندارد که دفاع از مسلمانان، در این عصر یکی از واجبات عینی برای هر فرد با ایمان مکلفی است. برای تجدید و احیای مقام نخستین و افتخار آمیز مسلمانان به خودشان و توجه دادن شان به عقاید صحیح و اصیل اسلامی و وحدت کلمه و یگانگی، فقط یک راه وجود دارد و آن اینکه: علماء و دانشمندان قدم به میدان بگذارند و آنان را با حقایق آشنا سازند زیرا همهٔ این وظایف ارشاد و رهبری. به عهدهٔ علماء دینی است.

***

در مورد عقب ماندگی و ضعف مسلمان باید گفت که: سر چشمه و منشأ آن عقیده به قضا و قدر یا دیگر عقاید اسلامی نیست و نسبت

دادن این دو، مانند نسبت دادن دو متناقض به یکدیگر، و بلکه به مثابهٔ هم ردیف شمردن «گرما» به «یخ»! و «سرما» به «آتش» است !.

آری! مسلمانان پس از آنکه در نخستین مراحل زندگی خود پیروزی های بزرگی بدست آوردند. ناگهان با دو حادثه ناگوار و پر قدرتی روبرو شدند که یکی از سوی شرق آمد و آن حملهٔ چنگیز خان و تاتار بود و دیگر از ناحیهٔ غرب روی آورد و در آن هجوم همگانی ملل اروپائی بر سر زمینهای آنان – و ایجاد جنگهای صلیبی بود و البته هر حادثه ای، اگر در حالت سر مستی از باده پیروزی، پیش آید عقل و تدبیر را از دست انسان میگیرد و به حکم طبیعی، موجب ترس و وحشت میگردد.

پس از این حوادث بلاد اسلامی دچار حکومت های گوناگونی شدند و رشتهٔ امور بدست مردمی نا اهل افتاد و کسانی سرپرستی آنان را عهده دار شدند که حسن سیاست و تدبیر نداشتند. و در واقع حکام و زمامداران شان، از نقطه نظر اخلاق و رفتار، سر منشأ فساد و تباهی شدند و بدین ترتیب، بدبختی و ناراحتی برای مسلمانان روی آورد و ضعف و سستی در دل انان رسوخ کرد و انظار بسیاری از آنان، متوجه امور کوچک و جزئی گردید. بطوریکه از چهار چوب لذات و هوس های زود گذر آنان تجاوز ننمود و بجای

دشمن، هر یکی با دیگری به جنگ پرداخت و کوشید که بدبختی و گرفتاری بیشتری نصیب برادر خود گردد و همین تباهی ها را ثمرهٔ زندگی خود قرار دادند و در نتیجه، کار شان به ضعف و انحطاط کشید و وضع طوری شد که مشاهده میکنیم!

***

ولی من عقیده دارم که این ملت بزرگ، مادامی که این عقاید ارجدار در قلوب آنان ریشه داشته و آثار آن در دل و جانشان دیده میشود و حقایق آن در بین علما و دانشمندان واقع بین رواج دارد، هرگز مرگ و نابودی را بر آن راهی نخواهد بود و هرگونه بیماری روانی و نا رسائی عقلی را هم میتوان با نیروی عقاید حق بر طرف ساخت و دور نمود و میتوان کار شان را بجائی رسانید که در اول پیدایش اسلام بودند و در سایهٔ همین وضع میتوانند راه خود را پیدا کنند و با بیداری کامل، سرزمینهای خود را از چنگال استعمار گران بیرون آورند و دشمنان را در حد و مرز خود شان نگهدارند. و این واقعیتی کاملاً امکان پذیر است.

حوادث و رویداد های تاریخی این واقعیت را بخوبی تأیید میکند. به تاریخ عثمانی ها نگاه کنید و ببینید که پس از این صدمه ها و حوادث ناگوار. حمله تاتار و جنگهای صلیبی چگونه توانستند قیام

کنند و سربازان خود را به نقاط دور افتادهٔ جهان بفرستند و میدان فتوحات شان گسترش یابد و سرزمینها را آزاد سازند و حکومت ها و دولت های یاغی و ستمگر را سرکوب نمایند و حتی دولت های اروپائی را هم وادار به تسلیم کنند و کار شان به جائی برسد که «سلطان عثمانی» تنها کسی گردد که در جهان آنروز «سلطان بزرگ» لقب گیرد!

باز هم تاریخ را ورق بزنید، خواهید دید که گروهی فداکار، پس از حوادث ناگوار اخیر، نهضت جدیدی را به وجود آوردند، نهضتی که در شرق و غرب جهان اسلام در افکار گروهی روشن بین بوجود آمد و در سایهٔ آن عده ای از افراد صالح و نیکو سرشت، دور هم گرد آمدند و به امید پیروزی حق و عدالت، به کوشش خستگی ناپذیری برخاستند. هدف آنان ایجاد اتحاد و گرد هم آوردن گروه های متفرق بوده و کوچکترین کار شان، انتشار دادن یک نشریه به زبان عربی است ۱ تا همزهٔ وصل بین دوستان دور از هم گردد و راز دل خود و افکار مسموم دشمنان را برای همه روشن سازد.

ما می بینیم که مقدار جمعیت ها و انجمن های صالح، بطور روز افزون بیشتر میشود! از خداوند متعال خواستاریم که کار های آنان به نتیجه برسد و در هدف حق خود شان پیروز شوند.

امید ما از لطف خداوندی آنست که از کوشش صمیمانه و بی دریغانهٔ آنان، تأثیر به سزا و سودمندی برای همه مردم مشرق زمین به ویژه مسلمان به بار آورد.

پایان

چرا اسلام ضعیف شد؟ وعلل عقب مانده گی مسلمانان چیست؟

این مقاله توسط خود سید جمال الدین به فارسی نوشته شده و در شماره ۳ - ٤ - ٥ مجله تذکر چاپ تهران مدرج گردیده است.
امیدواریم که خداوند توفیق دهد تا مجموعه آثار سید را به زبان فارسی در یکجا و بطور مستقل چاپ و منتشر سازیم.

چرا اسلام ضعیف شد؟

«إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ»

ترجمه: خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانائی، از ذلّت به عزّت، از نوکری به سروری ، و . . . و بالعکس نمی‌کشاند) مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند. (سوره رعد: آیه ۱۱)

«ذلکَ بأنَّ اللّهَ لَمْ یَکُ مُغَیّراً نعْمَةً أنْعَمَهَا عَلَی قَوْمٍ حَتَّی یُغَیّرُوا مَا بأنْفُسهمْ وأنَّ اللّهَ سَمیعٌ عَلِیمٌ»

ترجمه: این بدان خاطر است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده است تغییر نمی‌دهد مگر این که آنان حال خود را تغییر دهند (و دیگر شایستگی نعمت خدا را نداشته باشند و بلکه سزاوار نقمت گردند) و بیگمان خداوند شنوای (اقوال و) آگاه (از افعال مردمان) است. (سوره انفال: آیه ۵۳)

این آیات قرآن کریم است و کتاب حکیم و هادی به صراط مستقیم و منادی دین حنیف شک نمی کنند در او جز گمراهان دیوانه و زندیقان از خود بیگانه. قرآن کتاب نازل شده از آسمان است بر بهترین پیغمبران، تا خلق را هدایت کنند و از وادی ضلالت نجات بخشد.

پس بگوئید: ایا خداوند از وعده خود تخلف میکند؟ آیا رسولان را تکذیب می فرماید؟ آیا فریب میدهد؟ آیا بندگان خود را به ضلالت می افگند؟ ایا آیات بینات را به لغو و عبث نازل کرده؟ آیا انبیاء به او نسبت دروغ میدهند؟ آیا پیغمبرانش بدو افترا می بندند؟ العیاذ بالله، معاذ الله!

خداوند راستگوترین راستگویان است، در وعدهٔ خود صادق است، رسولان و پیغمبرانش هم معصوم اند: دروغ نگویند، افترا نزنند و خلق را به راه راست دعوت نمایند. نسبت عبث و لغو بذات ذو الجلالش کفر و الحاد است. «تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً»[1] حکیم مطلق جز به حکمت کار نکند و به وعد و وعید وفا نماید. سنتش تغییر نکند و کلماتش تبدیل نپذیرد: «لا مبدل لکلماته».

آیا آیات محکمات به زبان دیگر است که ما نباید بفهمیم؟ آیا خداوند به رمز صحبت کرده و خلق را از هدایت به قرآن منع فرموده؟ آیا اشارات و کنایاتی است که ما ادراک نمی کنیم؟ آیا زبانی عجیب و غریب که جز پیغمبر کسی نمی فهمد؟ - استغفر الله!. قرآن کتاب خدا است که برای هدایت و رهنمائی بشر فرستاده و به زبان عربی بیان فرموده و آنچه خلق را بکار آید و در معاد و معاش، لازم باشد در او ذکر نموده قرآن شفای «درد گمراهی» است و درمان «مرض نادانی» که: «هدی و شفاء لما فی الصدور». زبان مرغان نیست، رمز و اشاره در محکمات آیاتش نگفته، واضح و صریح به زبانیکه «بدویان» و «اعراب» و هر عربی دانی ملتفت شود، نطق

---

[1]. خداوند بس بزرگتر از آنست که ستمکاران گویند.

فرموده، یک مرشد دائمی و رهنمای ابدی است که تا روز قیامت برقرار است و رافع اشتباه، هرگز باطل به او نزدیک نشود و از هیچ سو خلل بدو راه نیابد: «لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه».

***

خداوند متعال در کتاب مجید خود، ما مسلمانان را وعده فرموده، نوید ها داده، مژدهٔ «بزرگی و سیادت» داده که بر حسب آنها، بایستی اسلام بر سایر ادیان و مذاهب عالم، برتری داشته و مسلمانان، زبدهٔ بنی آدم و سروران اهل عالم شوند، چنانکه می فرماید: «و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین» - عزت و بزرگی مخصوص خدا و رسولش و مسلمانان است، غیر از مسلمین کسی را عزت نداده ایم و این خلعت را به اندام این امت مرحومه پوشانیده ایم.

در جای دیگر میفرماید: «و کان حقاً علینا نصر المؤمنین» - یعنی بر خداوند لازم و واجب است که مسلمانان و مؤمنان را یاری و کمک کند و بر سایر مردم غلبه و ظفر بخشد. و نیز در جای دیگر فرموده: «لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیداً» - یعنی خداوند باید دین حنیف اسلام را بر تمام دینها و مذاهب غلبه دهد، تا آنان را سراسر فرد گیرد. و البته خودش در این «عهد» که کرده شاهد کافی است. از این قبیل آیات بسیار است و احادیث نیز در این خصوص بیشمار

که من جمله است: «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه»، اسلام باید همیشه در مرتبه اعلی باشد و هیچ دینی بر او ارتفاع نجوید!.

بلی در این آیات محکمات خداوند به ما صریحاً وعدهٔ نصرت و ظفر و عزت و علو کلمه داده است، به قسمی که ابداً قابل تأویل نیست و هیچ مسلمان دینداری، نمی تواند انکار آنرا بنماید، مگر آنکس که از صراط المستقیم شریعت منحرف گشته، کلمات الهی را تحریف نماید.

آیا این آیات، متشابهات است که نباید پیرامون آنها گشت؟ آیا توجیه و تأویل قبول میکند؟ آیا خداوند در آنها عزت مسلمانان را موقت فرموده و تا زمانی محدود، مقید ساخته است؟. خیر!. جملگی محکماتند که ابداً کسی نمی تواند در معنای آنها شبهه نماید و مدتی محدود نیز در آنها نیست، بلکه تا قیامت و ظهور ساعت، باید اسلام و اسلامیان، سربلند و مفتخر بوده و بر عالمیان پیشی گیرند سبقت جویند.

امت اسلام را خداوند با قلت عدد و کمی جمعیت بر انگیخت و شأنشان را به درجه اعلی عظمت رسانید. به اندازه ای که اقدام خود را بر قلل جبال شامخه ثابت نمودند و کوه ها را از صولت خویش متزلزل ساختند. از شنیدن نامشان، دلها طپید و از هیبت شان، بدنها

برزیده و زهرهٔ نام آوران شگاف! ظهور عجیب آنها هر نفسی را به هول انداخته و هر عقلی را در ترقی فوق العاده شان متحیر ساخت.

اهل عالم انگشت عبرت به دندان گرفتند و از ترقیات محیر العقول این قوم، در مدتی اندک، سخت حیران ماندند که: آیا این راه آهن برقی را از کجا بدست آورده اند که به یک طرفهٔ العین، فرسنگها راه می پیمایند و این ماشین پر قوه را چگونه ایجاد نمودند که در آنی، هزار ها بار سنگینی را بر دوش می کشند. و چگونه اقوام شجاع عالم، از مقابله با آنها عاجز و ناتوان شدند و چنان مملکت های بزرگ، فرسوده سم ستور شان گردید؟

لیکن دانایان حقیقت بین، حقیقت خواه، حقیقت شناس، علت این ترقی ناگهانی را یافته چنین گفتند: «قوم کانو مع الله فکان الله معهم» - مسلمانان با خدا بودند و در راه اعلاء کلمهٔ الهی کوشش کردند و خدا را در هیچ حال، فراموش ننمودند، پس خدا نیز با آنها بود و نصرت خود را قریب رکاب شان فرمود، چنانکه صریح قرآن شریف است:

«ان تنصرو الله ینصرکم» یعنی اگر خدا را یاری کنید، خدا نیز شما را یاری میکند. واضح است که خداوند با کسی جنگ ندارد و عاجز هم نیست تا محتاج بیاری و کمک بندگان خود باشد، بلکه مقصود

آنست که اگر خدا را همیشه حاضر و ناظر دانسته و در راه اعلاء کلمه خدا و اجرای اوامر و نواهی شریعت الهیه، جهاد و کوشش کنید خداوند شما را ظفر میدهد و نصرت، کرامت می فرماید.

ملت اسلام را در اول ظهور، نه جمعیت زیاد بود و نه تهیه کافی: نه آذوقه داشتند و نه اسلحه، با این حال صفوف ملل عالم را شگافتند و کران تا کران را زیر قدرت و حکومت خویش در آوردند و ممالک دیگران را تصرف شدند. نه برجهای منجوس و خندق هایشان جلوگیری از آنها را رد کرده و نه قلعه های محکم رومانیان مانع از حمله و غلبهٔ ایشان گردید. نه قشون جرار! حایل و نه شمشیر آبدار عایق شد و نه عظمت پادشاهان جهان ترس در دلشان افگند و نه ثروت دشمنان در قلوب شان اثری بخشید. نظم و ترتیب مملکتی خللی در ارکان وجود شان نیافگند، علوم و فنون دیگران، رخنه در بنیاد شان نیانداخت. بهرسو که رو کردند، چون شیر خشمناک، شیرازهٔ وجود دشمنان را پاشیدند و هر جانب متوجه شدند لشکر مخالف را زیر و زبر نمودند!

هرگز بخاطر کسی خطور نمی کرد که این مشت اعراب بی سامان، ارکان دول عظیمه را متزلزل نمایند و نام و نشان شان را از صحه عالم محو کنند. در هیچ سینه خلجان نمی کرد که این گروه ضعیف

و ناتوان، ملل قاهره جهان را مقهور و مغلوب نمایند و دین خود، یعنی شریعت اسلام را در عالم جای گیر و متمکن سازند و عالمیان را خاضع و خاشع اوامر و نواهی قرآن نمایند.

لیکن این امر عظیم واقع شد و این امت مرحومه، با کمال ضعف و بی اسابی، به مقامی رسیدند که هیچ امتی را آن مقام میسر نگشت و در هیچ تاریخی، نظیرش دیده نشد.

جهت چه بود؟ جهت آن بود که به «عهدی» که با خدا بستند، وفا کردند، پس خداوند نیز آنها را در دنیا و آخرت، اجر جزیل کرامت نمود: در دنیا عزت و در آخرت سعادت.

***

اکنون به احوال حالیه مسلمانان نظری کنیم و با اوضاع سابقه، مقابله نمائیم و ترقی و تنزلشان را معلوم کنیم. امروز جمعیت مسلمانان در تمام عالم، زیاده از ششصد کرور است[1]، یعنی دو هزار برابر جمعیتی که مسلمانان در زمان فتح ممالک عالم داشتند و مملکت

---

[1]. تعداد مسلمانان در عصر ما، طبق آخرین تحقیقات متکی به علم دموگرافی و آمار، در حدود ۷۰۰ میلیون نفر است. برای آگهی کامل از این آمار و ارقام، رجوع کنید به مقاله نگارنده در کتاب خاتم پیامبران جلد دوم. نشریه حسینیه ارشاد - صفحه ۳۳۱ - ۳۷۳. (خسرو شاهی)

شان از کنار دریای محیط اطلس در مغرب آفریقا، تا قلب مملکت چین، امتداد یافت و همه اراضی مستقل و آباد، بهترین نقاط کره زمین صاحب آب و هوای پاکیزه، تربت طیبه و دارای انواع و اقسام نعمت های خداداد، قابل همه قسن زراعت و مراکز ثروت و مکنت، منبع علم و معرفت همان نقاطی که از اول تاریخ تا این اواخر پناه گاه اهل عالم و نقطه تمدن و عمران بوده و پادشاهانش، همیشه ملک الملوک جهان بوده اند. من جمله در یک قطعه کوچک آن، یعنی از کنار دجله تا نیل چندین دولت بزرگ بوده است که هر یک، از اعظم دول عالم شمرده می شدند، مثل: آشوریان، فینیقیان، بابلیان، مصریان، کلدانیان، اسرائیلیان و غیره.

بدبختانه با این حال، بلاد مسلمانان امروزه منهوب است و اموالشان مسلوب، مملکت شان را اجانب تصرف کنند و ثروت شان را دیگران تصاحب نمایند. روزی نیست که بیگانگان بر یک قطعهٔ از قطعات، چنگ نیاندازند و شبی نیست که یک فرقه شان را زیر حکومت و اطاعت نیاورند. آبروی شان را بریزند و شرف شان را برباد دهند، نه امر شان مطاع و نه حرفشان مسموع است.

به زیر زنجیر عبودیت شان کشند و طوق عبودیت بر گردن شان نهند، خاک مسکنت و مذلت، بر فرق شان ریزند و آتش قهر در

دودمان شان زنند، نام شان را جز به زشتی نگویند و اسم شان را جز به بدی نبرند.

گاهی وحشی شان خوانند، زمانی با قساوت و بیرحم شان دانند و بالاخره همگی را دیوانه و از دانش بیگانه گویند، از سلسله بنی آدم شان خارج کرده چون حیوان با آنها سلوک کنند. یا للمصیبة، یا للرزیة! – این چه حال است و این چه فلاکت است؟.

مصر و سودان و شبه جزیره بزرگ هندوستان را که قسمت اسلامی بزرگی از ممالک است، «انگلستان» تصرف کرده، مراکش و تونس و الجزایر را «فرانسه» تصاحب نموده، جاوه و جزائر بحر محیط[1] را «هالند» مالک الرقاب گشته ترکستان غربی و بلاد وسیعه ماورا النهر و قفقاز و داغستان را «روس» به حیطه تسخیر در آورده، ترکستان شرقی را «چین» متصرف شده و از ممالک اسلامی، جز معدودی، بر حالت استقلال نمانده اینها نیز در خوف و خطر عظیم اند!. شب را از ترس اروپائیان خواب ندارند و روز را از وحشت و دهشت مغربیان، آرام نیستند.

---

[1]: مراد سید اندونیزیا کنونی است.

نفوذ اجانب چنان در عروق شان سرایت کرده که از شنیدن نام روس و انگلیس بر خود میلرزند' و از هول کلمه فرانسه و آلمان، مدهوش می شوند! این همان ملت است که از پادشاهان بزرگ جزیه می گرفتند و امراء عالم، با کمال عجز و انکسار، بدست خود باج بدیشان میدادند. امروز کار شان بجائی رسیده که در بقا و حیات شان، اهل عالم مأیوسند و در خانهٔ خود، زیر دست و توسری خور اجانب اند. هر ساعت به حیلهٔ، بیچارگان را بترسانند و هر دم، به نیرنگی روزگار شان را سیاه و حال شان را تباه سازند، نه پای گریز دارند و نه دست ستیز!.

ملوک شان به پادشاهان دیگر فروتنی آغازند تا مگر چهار صباحی، زندگی کرده بتوانند، ملت شان پناه خانهٔ این و آن برند؛ شاید اندکی راحت شوند!. آه! آه! این چه فاجعهٔ عظیمی است؛ این چه بلائی است نازل گشته؟ این چه حالی است پیدا شده؟ کو آن عزت و رفعت؟ چه شد آن جبروت و عظمت؟ کجا رفت آن حشمت و اجلال؟ این تنزل بی اندازه را علت چیست؟ این مسکنت و بیچارگی را سبب کدام است؟.

***

آیا میتوان در وعدهٔ الهی شک نمود؟ معاذ الله آیا میتوان از رحمت خدا مأیوس شد؟ نستجیر بالله پس چه باید کرد؟ سبب را از کجا پیدا کنیم؟ علت را از کجا تحفص کرده و از که جویا شویم؟ جز اینکه بگوئیم: «إِنَّ اللَّهَ لاَ یُغیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى یُغَیِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (خداوند در هیچ ملتی دگرگونی ایجاد نکند مگر آنکه خود را تغییر دهند.)

پایان



از متن کتاب

اسلام علاوه بر اینکه مانع پیشرفت و ترقی علوم و ملتها نبوده و علاوه بر اینکه خود بنیان گذار بسیاری از علوم امروزه بوده و علاوه براینکه در سایهٔ آن دانشمندانی در علوم هیئت، طب، ریاضیات، هندسه و... پیشرفت هایی در قرون گذشته کرده اند، همیشه پیروان خود را ترغیب و امر کرده که برای تحقیقات و بحث ها و کاوش های علمی، اگر لازم باشد حتی به «چین» و «ثریا» و کرات آسمانی هم مسافرت بکنند.

بنابر این اسلام هیچوقت مانع نهضت و رفورم نبوده و این دشمنان اسلام بودند که جلو پیشرفت و نهضت های علمی اسلامی را گرفتند و به مردم اجازه تحقیق را ندادند و سازمان انگیزیسیونی را برای تفتیش عقاید درست کردند و تازه آمده اند و اسلام را متهم به مخالفت با علم و ترقی میکنند!!!





مرکز نشراتی بشارت

مرکز نشراتی عابد